



IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

ایران هورسی: مجله اینترنتی اسب و سوارکاری

شماره ۱ - ۱۵ شهریور ۹۶



IRH

IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ
اللَّهُ

مجله اینترنتی اسب و سوارکاری

سال نخست / پاییز ۹۶ / شماره ۱

صاحب امتیاز:

ایران هورسی (مهدیار پیرزاده)

دبیر تحریریه: احسان فکا

تحریریه: گروه نویسندگان

طراحی: آتلیه گروه سپنج

سازمان تبلیغات و آگهی ها: ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱ و ۴۴۲۳۳۱۲۳

این مجله رایگان است و رایگان خواهد ماند.

لازمه ی استفاده از مطالب و تصاویر این نسخه، به هر شکل و ترتیبی موط
به اخذ مجوز از "ایران هورسی" است و نقض آن پیگرد قانونی دارد.

همچنین هر گونه بارگذاری محتوایی این مجله بر روی اپلیکیشن های موبایل
و فروش پی دی اف این مجموعه ممنوع است.

سر خط سخن نخست	۳
خاطره این چنین سیاه و سخت	۴
گفتگو مهندس سهیل یوسف نیا	۶
نقد سون هیل	۱۳
گفتگوی چالشی مازیار جمشید خانی	۱۸
تحلیل مزیت اقتصادی اسب ترورد در چوگان	۴۳

پیشکش:

این شماره تقدیم می شود به مهندس سهیل یوسف نیا، مدیر مسئول مجله دنیای اسب که بی شک استمرار آن رسانه و هویتش جزو لاینفک صنعت اسب ایران است. چه بسیار زمانها که یک تنه بار بسیاری را بر دوش کشیده و لب به اعتراض نگشوده. البته که هر نبشته دوستانی دارد و هر نقد دشمنی و ما آدمیان هیچ از خطا مبرا نیستیم، لیکن تحمل انتقاد رشدمان می دهد و بزرگمان می کند. رخصت از ایشان که البته خود از نوآوران زمانه بوده و هستند آنجا که متولی اولین رسانه ی ممتد و مستمر در ایران سرفراز هستند





Mahdiar Pirzadeh

سخن نخست:

سلام
شش سال می شود که در حوزه اسب مشغول به فعالیت هنری ام و چند سالی هست که "ایران هورسی" را در فضای مجازی راه انداخته ایم و در وبسایت و سایر رسانه های تکنولوژی محور، به درج اخبار و مقاله و پوشش رویدادها پرداخته ایم. ظهور اپلیکشین ها اما گاهی آزارمان داد، آنجا که برخی دوستان، از محتویات وبسایت های ما بدون اجازه و با دخل و تصرف و گاهی با تصرف حق تالیف، ذوق را از دلان ربودند و خستگی را بر دوشمان وا نهادند.

وجود عاشقان واقعی و حمایت بزرگان اما دوباره دلگرممان کرد و این بار برای رفع برخی حواشی، تصمیم بر انتشار دیجیتالی این مجله گرفتیم. بازه های زمانی تولید و نشر را کوتاه در نظر گرفته ایم تا خبری بیات نشود و تکرار این ماجرا به دوستی دوطرفه و پایدار بین ما و شما منجر شود.

پیش از این اما ضرورت چنین مجله ای بصورت مجازی به وضوح احساس می شد به دلایلی از جمله این که سهل الوصول بودن اینستاگرام و تلگرام و از این دست درگاه ها اگر با قحطی مولف و متفکر و مترجم همراه باشد راهی جز سراشیی در مسیر پوپولیسیم در بر ندارد که برهم زنده ی هر بنیانی است، چه اینکه صنعت اسب می بایست هر لحظه و هر آن در متن و حاشیه مستحکم شود و توسعه یابد.

"ایران هورسی" مصداق یک مزرعه است، مزرعه ای برای همه ی اسبهای ایران
برایتان اخبار و رویدادها و تفسیر (که این یکی شاید بزرگ ترین حفره ی این سالهای صنعت اسب باشد) رخدادها را رقم میزنیم.
ما با طی کردن فرآیندهای قانونی و در اختیار قراردادن فضایی برای ردگیری و پیگیری مطالبات جامعه اسبی و همچنین با هدف ارتقاء برندسازی شما و مجموعه های در اختیارتان، دوبار در ماه میهمان صفحه های تلفن همراه تان هستیم.

بی کم و کاست داشته هایمان را در طبق دوستی خواهیم گذاشت، از دور و نزدیک این جهان پر رمز و راز برایتان خبر خواهیم آورد.
راه را برای عبور از کهنه پرستی و ها و خرافات و شک و تردیدها هموار خواهیم کرد، مدارس و رویدادهای معتبر دنیا را معرفی می کنیم و از آمال و دغدغه های شما خواهیم نوشت.
مهديار پيرزاده: پانزدهم شهریور ۱۳۹۶

این چنین سیاه و سخت

احسان فکا



یک فلفل خوردنی نبود. نه تند و نه تیز. سیاه بود و مغرور و میان قامت. نفهمیدم چرا روی شانهاش یک سری خط و خطوط کشیده بودند. نکشیدن دیوونه این داغه. این را گفت و چپ چپ نگاهم کرد. یعنی تو الان خجالت نمی کشی نمی دونی داغ چیه؟ در دلش این را با لهجه غلیظ همدانی گفت و لهجه را کمی تا قسمتی کم کرد و گفت این آهنه اسمش آبخوریه، هفتاد هزار تومنه استیله انگلیسی یه. بزنی به دهنش ببینم بلدی. این هم داغه. یعنی تولدش سال شصت و هفته. پشتش نرو. این نمی زنه ولی دیگه پشت هیچ اسبی نرو و من دیگه پشت هیچ اسبی نرفتم. از سال هفتاد و هفت تا همین لحظه.

فلفل را از باکسش که بچه های مکارچی آخر آسفالت بکس می گفتند بیرون برد و فلفل یک راند را بی خطا شد و بعد شد معلم سواری من. فلفل روزی چند ساعت سواری می داد و گاهی روزی چند مسابقه پشت هم را می پرید. اسب سیاه خوش اخلاق و کم وزنی که شاید وزن تمامی قهرمان های سواری همدان را به دوش کشیده باشد. من نوجوان بودم و فلفل فقط کمی بلندتر از شانها بود. یک عکس سیاه و سفید از فلفل دارم. پارسال از سید وحید خان برقی پرسیدم فلفل چه شد؟ گفت یادش به خیر. به این فکر کرده ایم که فلفل و قهرمان المپیک برای خودشان جانی به یک اندازه شیرین دارند؟ فلفل که نمی داند چون اسب کلاسی است بهایش چقدر است، او با هر قیمتی به یک شکل و شیوه عاشق خواهد شد و گرسنه خواهد شد و خسته خواهد شد و از تنهایی و ماندن در باکس یا بکس بی هیچ نگاه عاشقانه ای خواهد ترسید.

فلفل عاشق بود. عاشق سواری دادن. نمی دانم کجاست. طبق قانون فیزیکی یه از بین رفتن ماده و انرژی حتما جایی همین حوالی است. فلفل عاشق بود یادش به خیر.

دو. خداحافظ قهرمان. آسوده بخاب. همه خوابند. دیگر خبری از آمپول و شلاق و فشار بر کمر خسته ات نیست. دیگر با هرگامی، فوله‌ای، شلنگی دیو درد بر بند بند وجودت نمی‌نشیند. دیگر بهانه‌های هوی جماعتی نیستی که زود رسیدنت را به خط گچی پایان را سودی مشتی زر کاغذی کرده‌اند و سیم پوشالی. اسپید هورس قهرمان جاودانه شد.

سرما خورده، خرد و خراب و خسته از فیلمبرداری یکی از فیلم‌نامه‌هایم در ژرفای جنگل‌های کنار تخته‌گرگان راهی گنبد شدم. تمامی چهار ساعت اسبدوانی و شوق و شورش در تپی هولناک و دشخوار گذشت. دستی به تنگ اسب عبدالرحمن کلتی زدم. می‌گفتند از تهران میایی و دستت برای ما خوب است و پیشتر که آمدی گنبد چه‌ها که نکردی. آهن آبخوری را تو بنداز. آهن آبخوری. استیل انگلیسی، یاد مکارچی افتادم و فلفل و هزار کیلومتر فاصله. اسب شان در جایزه شد و عکسی در خط پایان گرفتیم و من تب داشتم. همیشه کنار اسب تب دارم. با هم تب تند گنبد را، شهر سومی که دوست داشتم را شبانه رها کردم و گام در جاده تاریک گرگان گذاشتم. جاده به قول بیضایی بزرگ، معنای جدایی‌ها هم گنگ و خفه و تبادار بود. کامیونی هراسان از کنارم گذشت، به حاشیه خاکی زدم. تب دار و داغ نگاهش کردم. پشتش نوشته بودند سلطان غم مادر، کمی پایین تر با خطی شکسته و نازیبا نوشته بودند سلطان عشق اسپید هورس قهرمان.

اسپید را در نزاجا پیش حسن خان صفدری دیدم. کنار بیکل و آنت و آپاچی خاطره ساز. درد داشت و غربت. دنبال دشت‌های گلستان بود و هیاهو و انگار آمده بود تا خاک بخورد. سربازهای ترکمن عاشقانه نگاهش می‌کردند. اسپید گمنام نبود، فلفل نبود. خاطره جمعی خیلی‌ها بود. مدتی به چوگان آمد. یک بار سوارش شدم. آرام و پر

غرور و با متانت اما انگار از هیاهوی و خاک به نفس به نفس و پوزه به پوزه شدن اسبان چوگانی در چند قدمی‌اش می‌ترسید. لگد بدی خورده بود و چشم‌های مظلومش آن دور دست‌ها را می‌دید. شیب کوه‌های سوهانک را، آسمان را، قصد رفتن داشت. از شپه دوستانه‌اش با باد پیدا بود.

چند سالی گذشت و مسابقه ساختگی اسب ترکمن تمام شد. نه در ترکمن صحرا یا به قول بابک خان شکی تروبرد صحرا، نه در راز و جرگلان، نه در گمیشان و بندر که در منطقه هجده تهران. دور رینگ کورس ایستادم. اسب‌های چهارشنبه که در میدان گام می‌زدند و یدک می‌شدند را دیدم. روی چمن میانه چوگان می‌زدند و اسب‌های کورس هر یک به سمتی بودند. زیر تک درختی نشستیم. بچه ترکمنی بستنی یخی در دست سوار هیچ دیو قهرمان بود. با پای برهنه روی رکاب کورسی. هفته پیش کمی آن سوتر چکمه‌های پرش زیر سه میلیون تومان قیمت نداشتند. چه روزگار غریبی بود. به خودم گفتم مرده‌ای و اینجا خود خود بهشت است هر جا را که می‌بینی اسب است و هر جا چشم می‌گردانی اسب است، زمین و آسمان اسب است. آسمان؟ از ترکمنی که کنار تر نشسته بود پرسیدم اسپید چگونه گفت اسپید؟ با لهجه ترکمنی گفت. کجای کاری پسر اسپید مرد. با بغض گفت. دراز کشیدم زیر همان درخت. اشک چشمم آسمان را تار کرده بود. اسپید مرد. یادش به خیر.

این گونه در جایی از ایران اسب در دل و جان مردمانی رخنه کرده است که نامش را پشت کامیون و عکسش را در کوی و بازار و برزن می‌زنند. در این زود زمانی که اسپید هورس به بهشت اسب‌ها رفته است؛ بغضی همگانی در دل و جان پاره‌ای از اهالی این سرزمین نشسته است. این دیو قهوه‌ای یا سپید یال بر پشت و دم در باد، این افسانه‌ی غرور و قدرت و نجابت، این مهربان با باد و چهار پای سرکش پیغامی نه از زمین که از درازنای آسمان است. آسوده بخواب. یادت به خیر.

سوار ستار مهرانی است که شوالیه سوارکاری ایران مازیار جمشیدخانی درباره‌اش گفت. کاربلد کار خود.



این شهر، بی نقاب قبولم نمی کند

مصاحبه با

سهیل یوسف نیا

گفتگو: مهدیار پیرزاده

سه سال پیش به همراه چند تن از دوستان هنری ام به طبیعت گردی رفته بودیم و یکی از دوستان عکاس، زحمت ثبت لحظات یادگاری را برای جمع می کشید و عکس های تک نفره و دسته جمعی را با پس زمینه آثار تاریخی و کوه و دشت می انداخت. سفر ما دوشنبانه روز طول کشید و حاصلش ده ها عکس زیبا و به یاد ماندنی و یک عمر خاطره ای پایدار شد. روز دوم در حالیکه وی سخت مشغول عکس گرفتن از ما در منظره ای لذت بخش و با شکوه بود، لحظه ای به این فکر کردم که عکسی هم از خودش بگیرم. به او گفتم دوست داری از خودت عکس بگیرم؟ انگار دنیا را به او داده باشند، لیخندی زد و گفت: چرا که نه! درد عکاس این هست که همیشه پشت دوربین است و کسی یادش نمی کند و گفت فقط همدرد و همکار آدم است که گاهی میدانند چه در دل ما می گذرد...

حکایت "سهیل یوسف نیا" شاید چیزی شبیه به همین اتفاق باشد، او همیشه پشت صفحات خوب و بد مجله ی اسب بوده و حرف و حکایات دیگران را تقریر می کرده، غافل از اینکه خودش به اندازه ی بیست سال حرف دارد، غصه دارد...

وقتی پیشنهاد مصاحبه و گفتگو را به او دادم، حس اینکه مبادا بگویند: "چه آدم خود شیفته ای!" با ذوق و خواستش جور در نمی آمد و مردد و دو دل بود. با اصرار بیش از اندازه من قبول کرد بخشی از درد دل این چند ساله را به زبان بیاورد، بی گمان نام و قلم نقادانه ی او جزو لاینفک صنعت اسب ایران خواهد ماند. بی ربایی او اولین شاخصه ی است که وادارم می کند مطلعی از شعر، "محمد علی بهمنی" را برایش وام بگیرم و گفتگو را آغاز کنم:

خورشیدم و شهاب قبولم نمی کند
سیمرغم و عقاب قبولم نمی کند
عریانترم ز شیشه و مطلوب سنگسار
این شهر، بی نقاب قبولم نمی کند

می شد و عملاً نشریه و یا روزنامه‌ی مستقلی در این حوزه نداشتیم.

پس احتمالاً در طی دوران ژورنالیستی، بعنوان روزنامه نگار هم تجربه‌های زیادی بدست آوردید؟

“ در شروع کار من تجربه‌ای نداشتیم و لذا به کمک دوستان روزنامه‌نگار و عواملی که با آنها دوست بودم، شماره صفر مجله را بیرون آوردم. طبعاً تجربه‌های زیادی هم از این کار بدست آمد که البته برخی از آنها نیز بسیار ناخوشایند بود. مثلاً یکی از آرمانهایی که هنوز سعی بر حفظ آن دارم این بود که هر آنچه که به وقوع می‌پیوست را می‌نگاشتم و واقع‌نگاری را جزو یکی از سیاست‌های کاری و اصول مبتنی بر روزنامه‌نگاری می‌دانستم و کم‌کم متوجه شدم که این تعابیر و ثبت واقعیات به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آید، حتی بارها پیغام‌های اشخاص خاص را هم به گوشم می‌رساندند و من کار خودم را انجام می‌دادم تا اینکه در یکی از روزهایی که بعنوان سرداور در مسابقات زیبایی اسب اصیل در تبریز حضور داشتم، دوستان و مدیران وقت، حکم ناکارآمدی ام را تصویب کرده بودند و فردای برگشتنم به تهران مرا از کار برکنار کردند، لذا چون کارمند رسمی سازمان بودم این کنش و قوس‌ها بالا گرفت و در نهایت به شرکت توسعه منتقل شدم و الان با ۲۳ سال خدمت، عملاً کارمند رسمی وزارت ورزش و جوانان هستم.

یعنی مصداق زبان سر سبز می‌دهد بر باد!

“ شاید ظاهر امر اینگونه باشد اما من به هیچ وجه از مسیری که طی شده ناراضی نیستم و برخی از کارهایی که بر آن همت گماردم را خیلی دوست دارم، مثلاً یکی از کارهایی که در "دنیای اسب" خیلی بر آن پافشاری کردم این بود که اسب خالص ایرانی را از خط‌های خونی خارجی جدا کنم و حالا بعد از گذشت چند سال می‌بینیم که در اکثر مسابقات، کلاس اسب

تجربه‌های زیادی کسب کردم، اما آشنایی با "مری خانم" نگاه تخصصی‌ام به اسب عرب را بیشتر کرد، مخصوصاً که برای تدوین کتاب "انساب اسب عرب" یا همان تبارنامه که مدت ۲ ماه از سال را بطور شبانه‌روزی در منزل "مری خانم" واقع در کردان، مشغول به مطالعه و تحقیق و تکمیل کتاب (stud book) انساب بودیم.



در یکی از آن شبها که در حال تورق چند مجله‌ی اسب‌امریکایی بودیم و صحبت مان گل انداخته بود، مری خانم گفت: چرا فکری برای خلاء فرهنگی و اطلاع‌رسانی موجود در حوزه‌ی سوارکاری نمی‌کنی؟ و این شروعی بود برای تولد نشریه "دنیای اسب"

مگر تا آن زمان هیچ مجله و نشریه‌ای در زمینه سوارکاری وجود نداشت؟

“ چرا، انجمن سلطنتی مجله‌ای بنام "اسب" داشت که طبعاً تا زمان پیروزی انقلاب منتشر می‌شد و سپس متوقف شده بود. یک بار هم آقای بنام روح الله میرزایی، در مجله دام و طیور ویژه‌نامه‌ای را در خصوص اسب به چاپ رسانده بود و البته فدراسیون هم "گاهنامه"هایی داشت که عملکردهای یکساله فدراسیون را به تصویر می‌کشید و جنبه‌ی عام و فراگیر نداشت. مجله‌ای هم تحت عنوان "ابرش" به همت شرکت ابرش و در فاصله‌های زمانی زیاد چاپ



متولد ۱۳۴۷ رامسر
فوق دیپلم دامپزشکی
کارشناسی کشاورزی، گرایش علوم دامی
دانشجوی فوق لیسانس تغذیه دام
کارشناس رسمی دادگستری در رشته دامپروری
دامپزشکی
داور ملی اسب اصیل (عرب)
مدرس دانشگاه جامع علمی و کاربردی
کارمند رسمی وزارت ورزش و جوانان

...من یکسال رابعنوان کاردان دامپزشکی در طرح سازمان دامپزشکی در کامیاران کردستان مشغول به فعالیت بودم (۱۳۷۰-۷۱) و بیشتر در حوزه طیور و گاو فعالیت می‌کردم. یک روز از طریق روزنامه رسمی کشور متوجه آگهی استخدام شدم که سازمان تربیت بدنی فقط یک نفر را در مقطع کاردانی می‌پذیرفت و من پس از شرکت در این آزمون، بین تعدادی متقاضی نفر اول شدم و در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۷۲ رسماً به سازمان تربیت بدنی پیوستم و در محل اداره کل سوارکاری و پرورش اسب در انتهای خیابان پیروزی (باشگاه شهدا) مشغول به فعالیت شدم. شروع فعالیت من با نظارت بر یک سیلیمی تاروبرد بنام "گل امید" همراه بود که در مشهد - جاده سنتو (انجمن سلطنتی اسب) آن را مستقر کردم و در برگشت از مشهد به دستور آقای "مرتضی فرجی" مدیر کل وقت، مسئول داغ و صدور شناسنامه کلیه نژاد‌های اسب ایران شدم. از همان ابتدا با خانم مری لیلی قره‌گزلو آشنا شدم و همکاری با ایشان را شروع کردم و بعد از ایشان نیز همکاری‌های پیوسته‌ای با خانم "فیروز" در حوزه اسب کاسپین و ترکمن داشتم. بعد از چندی با آقای دکتر ابراهیم پور همکاری کردم که ایشان مسئولیت نظارت بر کار را در بدو تاسیس انجمن ملی اسب ایران را بر عهده داشتند که در نهایت انجمن ثبت نگردید. ۱۳-۱۴ سال فعالیت و سفر و تحقیق و ارتباط با بزرگان نامی ایران، تجربه‌های زاید الوصفی را برای من به ارمغان آورد و در اقلیم‌های متفاوتی از این سرزمین بصورت عملی و تجربی نیز با اسب و اسب‌داری مانوس شدم، از این رو به "ثبت احوال متحرک اسب ایران" معروف شده بودم. در دوران فعالیتم گاهی پیش می‌آمد که برای شناسایی اسب کرد و دره شوری، تا جزیره کیش هم می‌رفتم و کنکاش می‌کردم. در تروبرد هم





وسيله نقلیه و یا با اتومبیل قرضی و تاکسی تادورترین مناطق هر شهر و دیاری می رفتیم تا نسبت به تجمیع و تبیین این موضوع کمک کنیم. خیلی سخت و آزار دهنده بود ولی ما برای برگزاری یک جشن، بدون هیچ خبر و پوشش رسانه ای و با تبلیغات سینه به سینه تا دل روستاهای اهواز و خوزستان پیش می رفتیم تا یک جشن برگزار کنیم، شاید باورتان نشود که در شروع، این حرکت چقدر خلوت و بی سر و صدا انجام می شد ولی استمرار همان حرکت ها بود که امروزه شاهد برپایی این جشن ها و جشنواره ها هستیم و بذرالترتازم به برگزاری این رویداد ها را در همان روزها پاشیده بودیم و امروزه شما شاهد هستید که در کرمان، یزد، خوزستان و ... جشن ها و مسابقات با چه شکوه و هزینه و استقبال برگزار می شوند و داوران بین المللی از کشورهای مختلف دنیا برای قضاوت این مراسم دعوت می شوند.

می خواهم بگویم، همه ی تلاش های آن روزها را نادیده نگیرند و فراموش نکنند که هر حرکتی اگر درست و اصولی انجام شود ولو اینکه به چشم نیاید، در روند بهبود اوضاع اثر دارد. من ۸ سال است که دارم این نشریه را بیرون می آورم و خیلی وقت ها تنها بوم، اینکه برخی می آیند و فقط عیب گویی می کنند، خستگی را روی دوش آدم جا می گذارد.

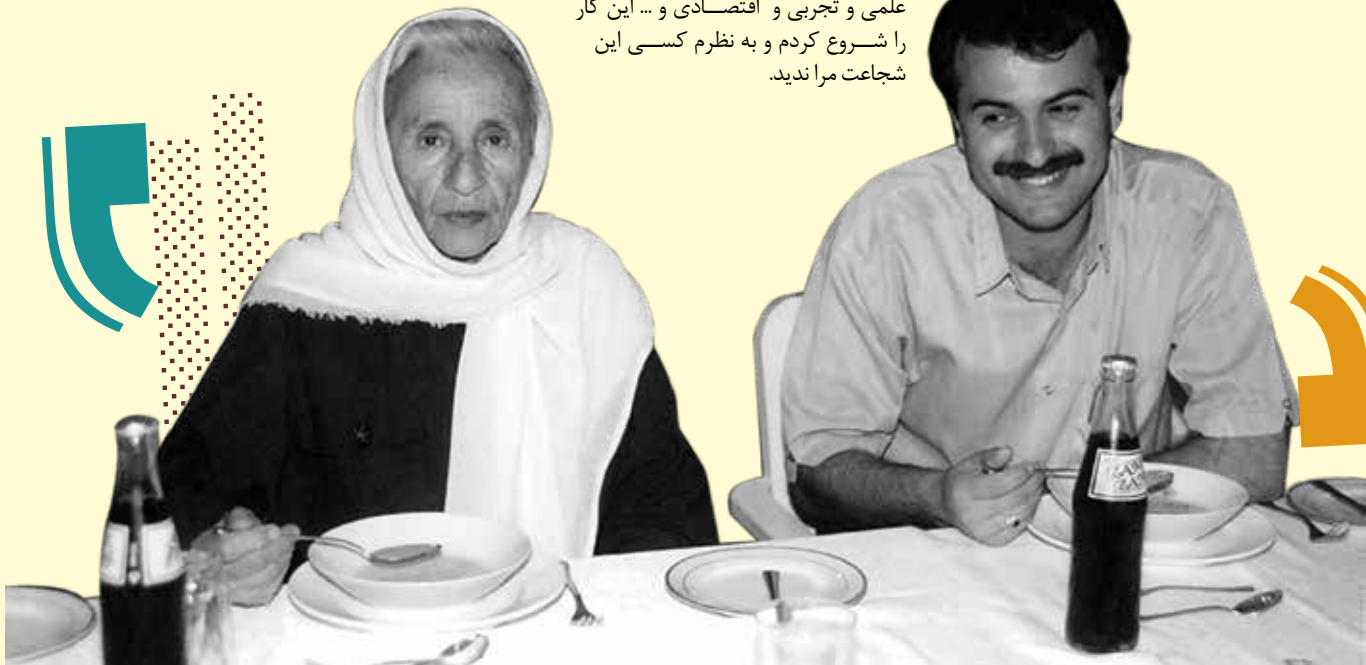
بارها گفته ام و باز هم می گویم خطاب به آنهایی که این حرف ها را می زنند: من هم مصون از اشتباه نیستم، اگر شما واقعا می دانید و می توانید به ما بییونید تا این راه را به سرانجام برسانیم. من تاوان غلط های دیکته ای را پس می دهم که ۳۰ سال است کسی جرات و شهامت نوشتنش را هم نداشته است، آنهم در شرایطی که کسانی بودند که چه به لحاظ علمی، چه از نظر تجربه و امکانات مالی و کسوت و ... از من بالاتر و بهتر بودند و من با جهالت خودم و با علمی و تجربی و اقتصادی و ... این کار را شروع کردم و به نظرم کسی این شجاعت مرا ندید.

خالص ایرانی را جدا در نظر می گیرند در حالیکه شاید این اختلاط تا به امروز می توانست، وجود داشته اما حالا جدای از بایستگی و شایستگی ژنتیکی، از اینکه توانسته ایم این اصالت را حفظ کنیم خرسندم. دیگر اینکه فضای مجله را برای گفتگو های صریح و بی پرده باز گذاشته ام (البته اصل سیاست انتقاد باید بر مبنای ادله و منطقی باشد و این را هم خودم در نظر می گیرم و هم به دوستانی که برای مصاحبه کاندید هستند) و از طرفی علیرغم کم و کاستی های تشکل ها و NGO ها، چه به لحاظ علمی و حرکتی، سعی در تشویق و تایید آنها داشتیم، زیرا معتقدم هر آنچه این تشکل ها منسجم و کامل گردند، ضعف و ناکارآمدی فدراسیون را در قبال تعهد و وظایف خود، جبران می کنند و بالاخره روزی خودشان برای منافع خود تصمیم می گیرند. از دیگر کارهایی که در ایران انجام دادیم، برگزاری دو دوره نمایشگاه با عنوان "نمایشگاه صنعت اسب و تجهیزات وابسته" بود که با کمک شرکت ITG در سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ برگزار گردید و محل تجمعی بود برای تمام اسب داران و فعالان این حوزه در کشور.

در واقع می خواهید بگویید که فرهنگ سازی انجام داده اید؟ آنقدر که من می دانم ترویج یک رویه و یک حرکت (چه درست و چه نادرست) سالها زمان می برد و کار یک شبه ای نیست!

“ این حرف شما را در لفافه و با تعابیر زیادی شنیده ام و اتفاقا یکی از درد دل هایم در همین زمینه است. سالها پیش که اصولا جشنواره ای در کار نبود، من بعنوان دستیار " مری " خانم و به همراه ایشان بدون

آنهمه ضعف من هم می دانم برای نشر چنین مجله ای گروهی شامل: ویراستار و عکاس و خبرنگار و ... لازمند ولی وقتی من خبر ها را به اصرار و پیگیری خودم و آخرین لحظه دریافت می کنم و یا با اختلاف جغرافیایی ایران با آن همه بعد مسافت و سختی راه و بهایی که برای گرفتن عکس نمی دهند و هزاران دلیل و بهانه ی دیگر، چگونه می توان این شرایط دشوار و پر هزینه و نشدنی را ایجاد کرد آنهم در شرایطی که روزنامه های کشور هم مثل خیلی اصناف دیگر کرکره ها را پایین کشیده اند. اما برخی ها اینها را نادیده می گیرند و برخی دیگر که بیشتر از دوستان و نزدیک من نیز هستند این ایراد را می گیرند که چرا شما اینقدر انتقاد می کنید و ایراد می گیرید؟



مگر شما این کار را نمی کنید؟

اگر شما یک انتقاد غیر کارشناسانه در مجله پیدا کردید حق دارید مرا توبیخ کنید. قصه ی انتقاد با ایراد گرفتن توفیر دارد. وقتی در ساختار فدراسیونی که متعلق به جامعه اسب و سوار کاری است، کسانی هستند که اسب را تا قبل از حضور در این پست حتی از نزدیک ندیده اند و هیچ آشنایی با این حوزه ندارند، توقع چه چیزی را دارید؟

من سعی کرده ام تا جایی که می توانم اطلاع رسانی کرده و به بوته ی نقد کشیدن درست را ترویج دهم. کوشیده ام تا این پدیده را بعنوان ورزش همگانی معرفی کنیم. تلاش کرده ایم در صنعتی که یک اسب به قیمت ۵۰۰ میلیون خریداری می شود، نقش و اهمیت "مهتر" را که خیلی ها نادیده می گیرند و قرار است نگهدارنده ی سرمایه ی صاحب اسب باشد، بازگو کنیم و بگوییم که او هم یک سرمایه است و باید به روز شود. برآنیم تا "نعل بند" و ظرایف و حساسیت و جدیت شغلی اش که در نگاه عوام جزو مشاغل سخیف انگاره می شود را بشناسانیم. می خواهیم بگوییم وقتی باشگاهی با سرمایه میلیاردی تاسیس می شود، این یعنی اهمیت این صنعت (چه به معنای واقعی صنعت باشد یا نه) و اهمیت مسئولیت همه ی افرادی که با این حوزه و صنعت و فرهنگ و حواشی آن سروکار دارند و اگر ایراد های به جا و کوتاهی ها و فعالیت های احساسی و غیر کارشناسانه را نگوئیم و چشم ببندیم، همین وضعیت نامطلوبی را هم که داریم نخواهیم داشت.

بنابراین، دلایل انتقاد ی شما جنبه ی علمی هم دارد! و این یعنی شما راهکارهایی را در جایی دیده و تجربه کرده اید که در زمان انتقاد، خبری از اجرای آنها نبوده! درست است؟

دقیقا همینطور است. من هر جایی که نقدی گذاشته ام، راهکاری نیز برایش تعریف کرده ام. این راهکار یا حاصل دانش و تجربه ی من بوده و یا الهام و استنباط از دوستان و تجربه های دیگر چه در داخل و چه در خارج از ایران.

اصولا نگاه من بر مبنای غرض ورزی نبوده و نخواهد بود و خیلی وقت ها سعی کرده ام اگر برای کسی دشمن تلقی می شوم، دشمن دانا باشم نه دوست نادان! اینجا خیلی ها دوست دارند فقط از آنها تعریف شود در حالیکه حتی در باره افراد موفق هم این جمله مصداق دارد که: "موفقیت نیازمند ستایش نیست بلکه نیازمند نقد است"

و این نگاه همیشه در من جریان دارد چون از آن لذت می برم و نگاه انتقادی هم چیزی نیست که در ورزش سوار کاری پایان پذیر باشد. اشتباهات سهوی و عمدی که ناشی از سیاست های نادرست و نگاه سیاسی به این ورزش است هر روز ابعاد تازه ای پیدا می کند و واقعیت این است که ما حتی انتظار بهبودی شرایط در فدراسیون ها و ارگان ها را هم نداریم و به این بسنده

می کنیم که اذهان عمومی و جامعه سوار کاری آنقدر آگاهی پیدا کند تا بتواند روی پای خودش بایستد و حق و حقوق قانونی اش را بگیرد.

مثل داستان واگذاری تبارنامه به وزارت جهاد کشاورزی!

بله و این اتفاقات اگر ایراد و انتقادی در کار نباشد روز به روز بیشتر و بدتر می شود. درباره جهاد کشاورزی هم اینگونه برایتان توضیح می دهم که اصولا من بر این باورم، اسب دارای دو شقه است: یکی تولید و شق دیگرش ورزش. متاسفانه تولید در ایران هرگز علمی نبوده و نیست زیرا فرصتی برای آن تعریف نکرده اند و قشری که دولتی است، فاقد حساسیت و عشق به این موجود سحر انگیز است و فقط قدرت دارد مثل جهاد کشاورزی. این وزارت تجربه کافی در باره تک معده ای ها (تک سانان) و اسب ها ندارد و نه سیاست های دانش محور! حتی سعی بر تجمیع نخبگان جامعه ی اسبی نیز نکرده است جز اینکه امسال بر حسب اتفاق که مسئولیت تولید و اصلاح نژاد را در اختیار گرفت چند حرکت کوچک هم انجام داد ولی این دانش و اطلاعات آنها در قیاس با نخبگان ورزش و صنعت اسب و سوار کاری بسیار سطحی است.

از آنطرف در بعد ورزشی این حوزه با یک فدراسیون طرف هستیم که وظیفه اش برگزاری مسابقات و حمایت و ترویج رشته های مختلف ورزش سوار کاری است و عملا می بینیم که این فدراسیون بودجه ندارد! آدم ورزشی ندارد! مدیری که بتواند سیاست گذاری کلان پایه ریزی کند ندارد! رئیس اش سیاسی است و سرپرستی اش موقتی است و هیچ وقت نمی داند فردا هم هست یا نه؟ این گروه و سرپرست موقتی، هیئت های ورزش اش هم گاهها موقتی هست و در چنین فضایی چه اعتباری





به برنامه ها و تقویم ها و تبیین های این فدراسیون است؟

“در چارت سازمانی فدراسیون هم در هیئت های استانی که ریشه و اساس ورزش سوارکاری هستند، افراد سیاسی را در راس هیئت ها گذاشته اند. درست مثل ورزش هایی چون فوتبال و کشتی و ... با این تفاوت که در آن ورزش ها از وجود این افراد برای جذب اسپانسر و حمایت های مالی استفاده می شود ولی در سوارکاری دریغ از یک ریال آورده مبتنی بر رابطه!

“بنا براین از ۳۰ هیئتی که داریم حدود ۱۰ الی ۱۲ تای آنها را می توان ورزشی خواند و باقی اینکاره نیستند. این روال تا بالا می روم ادامه دارد و به همه ی اینها اضافه کنید انرژی و زمانی که صرف تفهیم و اتهام بین برخی افراد پایین تر که گاهی توانمند و یا ورزشی هستند با روسای فدراسیون می شود و نیمه ی دیگر زمان ها هم صرف چانه زنی های سیاسی برای ماندن یا رفتن و تعبیه و رزو صندوقی برای دوستان بعدی...

یعنی می خواهید بگویید که همین فدراسیون با همه ی کاستی هایش از وزارت جهاد کشاورزی بهتر است؟ اصلا این تبارنامه چه میزان اهمیت دارد و باید تحت نظارت کدام گروه باشد؟

“من چنین حرفی نزدم و اعتقادم را در ادامه خواهم گفت، اما در صورت تبارنامه اینطور برایتان بگویم که شما وقتی قصد شرکت در مسابقه ی بین المللی را داشته باشید، نیازمند این هستید که اسب تان را به خارج از کشور ببرید، یک قسمت از این کار مربوط می شود به بحث قرنطینه که هنوز هیچ همتی برای رفع مشکلات عدیده اش شدن اسب مورد نظر می باشد. مثلا در کورس که اسب های تروبرد حضور دارند، اسب باید جزو یک مجموعه ی جهانی ویژه ی تاروبرد باشد و در سایر نژاد ها نیز باید نامش در کتاب انساب ثبت شده باشد و ما نه تنها این ویژگی ها و اتوماسیون را نداریم بلکه این مسئولیت خطیر ابتدا از " اداره کل سوارکاری و پرورش اسب " به " معاونت فنی فدراسیون سوارکاری " واگذار شد و جدیداً هم به وزارت جهاد کشاورزی سپرده شده و... یعنی عملا اسب های ما بدون هویت و شناسنامه هستند و با این وضع اسفبار نباید انتظار سر و سامان یافتن این حوزه را داشته باشیم.

لذا بحث بر سر خوبی و بدی واگذاری این موضوع نیست و سلیقه ما هم خیلی نباید مهم باشد. برای تشریح پاسخ این سؤال هم باید برگردیم به تاریخ سازماندهی اسب در ایران.

ما تا قبل از سال ۱۳۵۱ چیزی بنام شناسایی نژاد اسب و ثبت آن نداشتیم و یکی از دلایل شکل گیری انجمن سلطنتی اسب ایران این بود که به بهبود سازماندهی نژاد های اسب ایرانی کمک شود که تا حدودی این اتفاق افتاد. تا قبل از آن در هر

منطقه ای اسب ها بر اساس ظاهر (فنوتیپ) طبقه بندی و نام گذاری می شدند و بعد از این ماجرا برخی از نژاد ها تا حدودی سازماندهی شدند مثلا ترکمن از این دسته بود که گاهی تروبرد ها هم در گله ی آنها پیدا می شد که خیلی خوب نبود. در اسب کاسپین بعد از فوت "لوتیس فیروز" عملا راه ایشان ادامه نیافت و به فراموشی گروید، اما در اسب عرب شاید به جرات بتوان گفت بیشترین ساماندهی را داشتیم. این اتفاق ادامه ی مسیر انجمن سلطنتی بود و از دهه ۷۰ با " مری خانم " و تیم همکاران مربوطه رو به تکامل نهاد، در دوران آقای فرجی سیلمی های متنوعی وارد ایران شدند (هر چند می توانست از این هم بهتر باشد و خط خونی های بهتری وارد شوند) و کورس رونق تازه ای گرفت و می توان گفت موفق ترین فرد فدراسیون بر اساس موجودی هایش بوده است. به هر حال ما این روند را ادامه دادیم، هر چند امکانات زیادی هم نداشتیم و برای ثبت و شناسنامه مشقات زیادی متحمل می شدیم و از فنوتیپ و ظاهر اسب ها هم تا حدودی کمک می گرفتیم، کاری که امروزه علم اسب شناسی آن را به تنهایی رد می کند و بر اساس DNA و سیتو پلاسم و... در کمترین زمان اصالت اسب را تایید و یاد می کند ولی همه ی این تلاش ها بعد از انقلاب کامل تر شد و frieze branding (داغ سرد) که مهور کردن کتف و یا قسمتی از بدن اسب جهت هویت دادن بود بطور گسترده تری ادامه یافت و... اما ضعف های بزرگی نیز همچنان باقی است، از جمله اینکه ما هنوز کتاب علمی مدون و جهان پسندی در باره نژاد های اسب ایران نداریم، مگر در اسب عرب آن هم به همت " مری خانم " و در واقع جایی که الان ایستادیم، چیز کمی برای عرضه ی بین المللی داریم!

اما همین هیچ چیز هم با خون جگر بدست آمده و دهها سال زمان برده و این دانش در دل نخبگان اسب و سوارکاری مدفون است!

بنا براین برای قصه تبار نامه از چند وجه می توان به آن نگاه کرد و مزایا و معایب واگذاری و عدم آن را بررسی کرد و یا حتی راه سومی هم پیشنهاد کرد. اولاً در باره جهاد کشاورزی باید گفت ایراد بزرگش،



نداشتن تجربه و دانش کافی و عدم اشراف بر حوزه اسب و سوارکاری است اما حسن اش این است که این وزارت در همه ی شهرهای ایران پایگاه دارد و بنابراین اگر سوارکاری بخواهد به وضع تبارنامه سر و سامان دهد و از پتانسیل خانواده اسب و سوارکاری استفاده کند، امکان تبیین و تدوین این کار به مراتب بهتر از فدراسیون سوارکاری است.

درباره فدراسیون هم باید گفت اصولا در همه جای دنیا نقش فدراسیون برگزاری مسابقات و تدوین تقویم ورزشی است و بنا براین فدراسیون هم به خاطر عدم امکانات جغرافیایی و ابزاری نمی تواند بطور کامل این پروژه را مدیریت کند. بنابراین

راه حل سومی مطرح میشود و آن این است که ما با تاسیس "انجمن ملی اسب ایران" که متشکل از نخبگان بخش خصوصی و NGO ها است و زیر نظر نهاد ریاست جمهوری اداره می شود، تمام سیاست ها و تصمیم گیری های مربوط به اسب شامل: تبارنامه، واردات، قرنطینه و سایر حواشی آن را به این انجمن بسپاریم و وزارت جهاد کشاورزی و فدراسیون سوارکاری نیز دارای کرسی و نماینده ای در این انجمن باشند و چتر حمایتی خود را از این انجمن برندارند. اینطوری هم تلاش و همت بخش خصوصی بیشتر می شود و هم هر جا که لازم باشد پول و سرمایه تزریق می شود.

کرسی و رای بخش خصوص در این دعوای کجاست و مهم تر از آن، اصلا نقشی در بهبود و یا تخریب این روند و این صنعت دارد یا نه؟

به خاطر چند وجهی بودن این حوزه؛ صنعت اسب در ایران توسعه ای نیافته و اگر هم بوده توسعه ی همگانی نبوده، شما هنگامی که اسب درجه یک وارد ایران می کنید ولی نعلبند درجه یک نداشته باشید! مربی درجه یک نداشته باشید! متخصص تغذیه درجه ی یک نداشته باشید! و... نمی توانید نتیجه ی دلخواهی در جهت گسترش این امر بگیرید. قیاس کنید با ماشین های وارداتی در جهه یک که اگر پشتیبانی و گارانتی و خدمات پس از فروش نداشته

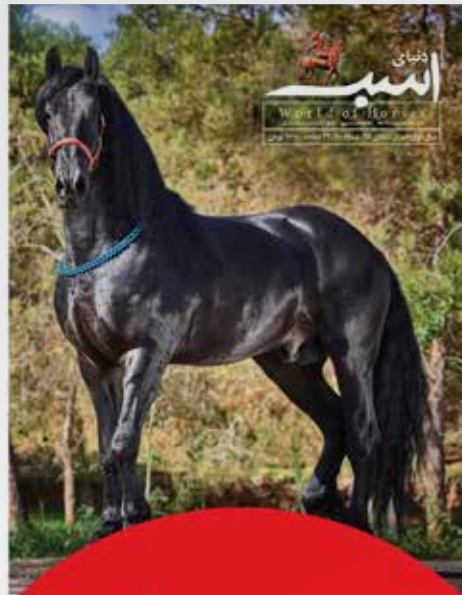
باشد، امکان برد مالی و ترویج برند وجود نخواهد داشت. بنابراین وقتی اسب هایی با این عدد و رقم وارد می شوند چرا مهترهای ما به روز نیستند؟ نعلبند هم همینطور و یا صنعت بیمه در آن حضور چشمگیری ندارد! قصد بی ادبی به مهتران و فعالان این حوزه را نداریم و دست همه ی آنان را می فشاریم ولی تا این نگاه به اسب و اسبداری نباشد، از توسعه ی پایدار و صنعت پولساز خبری نخواهد بود. اگر رشد همگانی نباشد و تا همت عالی و خرد جمعی در کار نباشد، ما باز هم درجا خواهیم زد. به روز نبودن ما یکی از بزرگترین عوامل شکست ما است، مثلا دوستانی اسب های پرش وارد می کنند که انصافا هم گاهی خوب و مطلوب اند، ۲ سال دیگر هیچ اثری از آن اسب و پرش هایش نمی بینی! رشد اسب یکی بر اساس ژن و دیگری محیط است که دارای ارزش و اعتبار می شود ولی در ایران فقط ژن آن را می بینیم (البته اگر ژن خوبی باشد) و اسبی که در یک محیط مرطوب اروپایی رشد کرده را به یزد می بریم و یا بالعکس. برای تغذیه اش فقط جو می دهیم و هیستامین موجود در آن باعث لنگش و بیماری اش می شود. در اروپا اسب را با لمس و احساس و پاداش از روی موانع رد می کنند، در اینجا به زور شلاق و ترس و دواندن روی مانژ های سخت و... چند ماه بعد تلاش یک عمر افراد متخصص خارجی، به باد می رود.

در تروبرد که آسیب زیادی به مالکان وارد شده توجه کنید! سیستم سوارکاری بیمار باعث شده تا عملا مالک اسب هیچ تسلطی بر مربی نداشته باشد و شرط بندی ها معمولا سالم نیست و عایدی مالکان از آنچه که باید بسیار کمتر یا هیچ است و بنابراین توجیهی برای ورود در این بخش وجود ندارد، بنابراین اثرگذار بودن بخش خصوصی زمانی است که دورنما و سیاستی برای خود ترسیم کرده باشند، مگر نه اینکه بیشترین پول و سرمایه را آنها تزریق می کنند؟ پس چرا به فکر تثبیت این ورزش و صنعت نیستند؟ می خواهیم بگویم در برخی موارد، بخش خصوصی نیز با یکدست نبودن و بی برنامه گی اش هم در توسعه این صنعت غایب بوده و هم باعث شده تا این اتفاقات برای اسب و سوارکاری رخ بدهد.

پس پتانسیل زیادی برای رشد این صنعت نداریم! چه ریشه ای و چه کاربردی!

اتفاقا کمی استمرار در مسیر درست و هوشیاری و مراقبت، میتواند این چرخه را بچرخاند. اولاً که اسب بر اساس نظریه مازلو، در طبقه نیازهای تفریحی انسان مدرن و متمول قرار دارد و در کنار سایر تفریحاتش، وجود چنین حیوان نجیبی بسیار مطلوب ذائقه اش است. از طرفی اسب و حضورش در زندگی و داستان ها و افسانه های این سرزمین قدمتی چند هزار ساله دارد و تا دوران معاصر نیز پای ثابت رویدادهاست، از رخس شاهنامه بگیرید تا شبیدز خسرو پرویز و قرآن لطفعلی خان زند و... که بدون حضور اسب معنا و مفهومشان کامل نمی شود. به همه ی اینها اضافه کنید خلاء طبیعت گرای انسان ماشینی امروز را که به اندازه ی خودش کار دارد، پول دارد، جایگاه اجتماعی دارد ولی نیازمند تفریحی طبیعت گرایانه است که حضور اسب در آن می تواند نقش درمانگر، آرامش بخش، تفریح و تفاخر و... را دارا باشد. کما اینکه اسب در نقش های همزم و هم بزم نیز سابقه ی طولانی دارد. بنابراین توجه کافی و وافی به این موجود (طبق آمار حضور این حیوان می تواند قریب به ۶۰ نوع شغل و خدمت را در پی داشته باشد) می تواند گردش مالی بالایی را به همراه داشته باشد. از طرفی تصحیح فرهنگ غلطی که به اشتباه می پندارد اسب ورزش و تفریح ثروتمندان است، نیز در ترویج و گسترش این صنعت بسیار موثر خواهد بود. ما در اهواز و خوزستان و ترکمن صحرا با افرادی مواجه هستیم که از قدرت تمکین بالایی برخوردار نیستند ولی صاحب اسب و اسبانی هستند و این کار عشق آنها محسوب می شود، لذا تشویق و ترغیب افراد متوسط جامعه به سوارکاری (نه اسبداری) در ایجاد شور و نشاط عمومی و گردش بالای مالی اثر بخش خواهد بود.

در انتها آرزو می کنم سال جدید با اتفاقات مثبت همراه باشد و ما شاهد تدوین سیاست معقولی توسط جهاد کشاورزی و فدراسیون برای حوزه اسب باشیم.



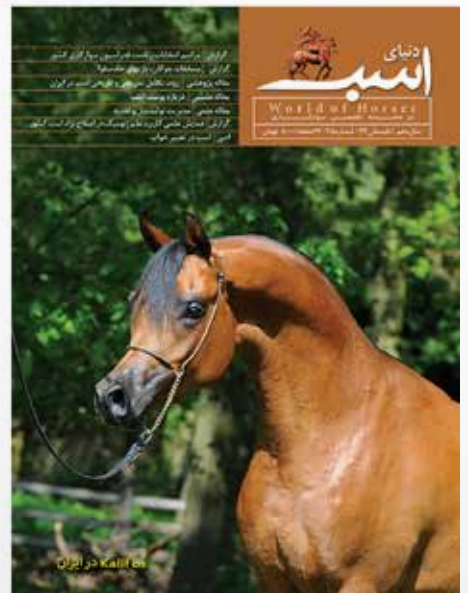
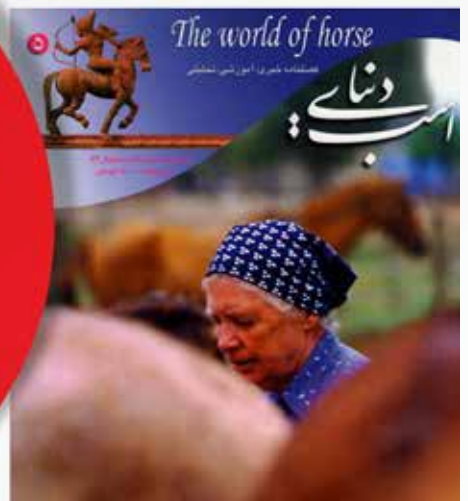
دنیای اسب

World of Horses

 دو ماهنامه تخصصی سوارکاران

www.iranhorsey.com
 @iranhorsey

۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱ / ۰۹۱۲۱۷۸۳۲۳۱۳ / ۰۲۱-۴۴۲۳۳۱۲۳



Seven Hill

سون هیل

احسان فکا

یک. نگارنده این سطور برای اولین بار و بعد از بیست سال دیدن مسابقه‌های اسبی در رشته‌های گوناگون کورس و پرش و درس‌آژ روزی بی انگیزه، بی حوصله و کم رمق را سپری کرد. این قهرمانی بیشترین تاثیر را روی روحیه‌ی نه چندان مناسب این روزهایم گذاشت تا آن جا که بعد از قهرمانی قادر به اظهار خوشحالی‌ام به مازیار و تیمش نداشتم. خوش‌حالی درونی و بی حوصله‌گی. همان پارادوکس زندگی. شبیه سلاخ عاشق شده به قناری کوچک. چه بی ربط. از این زاویه به این حدیث نفس و حال درونی بنگرید که سوارکاری قادر به تغییر حال یک فرد است. چیزی شبیه تاتر درمانی یا همان سایکو درام. اسمش را بگذارم سایکو اسبی.

به تاریخ ده شهریور ماه نود و شش تیم پرش با اسب "سون هیل" در رده صد و سی سانتیمتر مقام قهرمانی را از آن خود کرد و به فاصله‌ی پنج ماه از شروع رقابت‌ها به پیشتازی‌اش در جدول لیگ برتر پرش با اسب کشور ادامه داد. در همین رویدادی که با حضور هفتاد و اندی سوارکار برگزار شد مازیار جمشیدخانی در بخش انفرادی نیز مقام نخست را از آن خود کرد و روند ثابت، رو به جلو و پایداریش را ادامه داد. ایران هورسی این قهرمانی را به اعضا تیم مازیار جمشیدخانی، هومان جلالی، حمید رضا حاج کندی و جوان با استعداد این روزهای سوارکاری ایران علیرضا علیرضایی تبریک می‌گوید. این چند نکته در این قهرمانی به ذهن می‌رسد.



از راست حمید رضا حاج کندی، هومان جلالی مازیار جمشیدخانی، علیرضا علیرضایی

دو. مازیار جمشیدخانی اعضای تیم سون هیل را که شاگردش بوده‌اند، پر توان و پر قدرت حمایت می‌کند، دیدن روح تیمی در ورزش انفرادی پرش با اسب جذاب و شادی آور است.

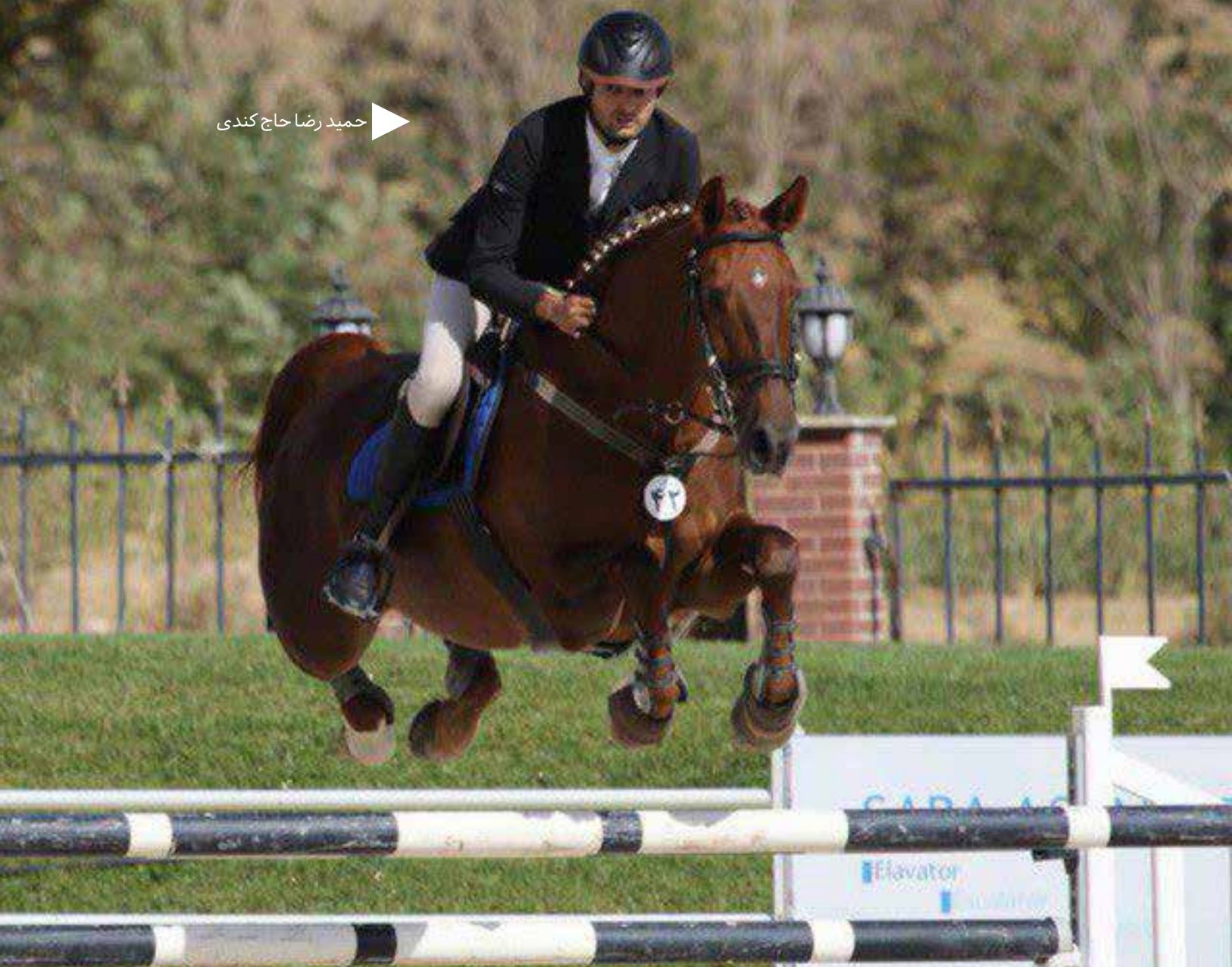
سه. هومان جلالی با پایه درست سوارکاری و نشستی خوش، به آرامی سیر تکوینی پختگی سواریش را طی می‌کند. این برای سواری شرق تهران که کمتر در کانون توجه است موهبتی است. به علاوه این که این قهرمانی و تداوم سواری خوب به این سوارکار اعتماد به نفسی مضاعف می‌دهد. چه خوب است که سواری‌های درست به نتیجه‌های خوب منجر شود. این برای سواری رو به رشد ما خوب است.

چهار. حمید رضا حاج کندی در اوج است. جام می‌گیرد و موفق و روی پا ظاهر می‌شود. کاش این روند را نیمه کاره نگذارد. او از سوارکارانی است که جای رشد زیادی دارد. روزمره و بی‌انگیزه نیست. بعد از این قهرمانی‌ها و جایگاه خوب در جدول رتبه بندی زمان برای حاج کندی طلایی است و این

Seven Hill سون هیل

هومان جلالی





موقعیت بهترین بهانه است که حاج کندی ذهنش را برای پایدار کردن این رویه آماده کند.

پنج. علیرضا علیرضایی ستاره این روزهای سوارکاری ایران است. خوش فرم و پر خون و جوان سواری می‌کند. از هم نسلانش خوش اخلاق تر است و ادب و قدرشناسی نکته مثبت شخصیتی اوست. او هم باید مثل هر سوارکار جوان دیگری به فکر حفاظت از خودش باشد. بزرگ تر که می‌شوی هدف بزرگ‌تری هم شده‌ای. بی آن که بدانی. این جبر جغرافیایی است. اینجا ایران است.

شش. هومان و حمید رضا خود مربی‌اند. حضورشان در لیگ این موقعیت را برایشان تکرار می‌کند که با چشم سوم و تیزبین مازیار جمشیدخانی رصد و بازآموزی شوند. هر مربی سوارکاری کاربردی نییاز به مربی دارد. آموختن تمامی ندارد. هفت. دو نفر از این تیم چهار نفره در باشگاه بنانیه ارتش سواری می‌کنند. پراکندگی مربیان باعث زیر پوشش رفتن گستره‌ی جغرافیایی بزرگ تری می‌شود و از منظر نیروی

انسانی با تخصص نظری و عملی عدالت را به کانون‌های سوارکاری گسترده‌تری باز می‌گرداند. هشت. سون هیل برندی ایرانی است که لوازم سوارکاری بیهوده گران را بهایی مناسب در اختیار جامعه سوارکاری قرار می‌دهد. به علاوه اشتغال و کارآفرینی این اقدام رقابتی برای قشری از جامعه سوارکاری که نیاز مستمر به وسیله و تمکن مالی کمتری دارند شرایط بهتری ایجاد می‌کند. بخشی از جامعه سوارکاری که از راه سوار شدن بر اسب ارتزاق می‌کنند و بر خلاف باور عمومی اشراف زاده و متمول و سرمایه دار نیستند. این قشر در برنامه ریزی مدیران سوارکاری و بدنه حاکمیتی این ورزش هیچ محلی از اعراب ندارند. کاش این برند ایرانی نامی ایرانی هم داشت.



iranhorsey



iranhorsey



iranhorsey_shop



IRH
IRAN HORSEY



برای نخستین بار در ایران:

آموزش ولتیز (ژیمناستیک روی اسب)
توسط خانم مینا فراهانی - دارای مدرک ولتیز از آلمان
www.iranvoltige.com

تلفن تماس: ۰۹۳۵۲۸۳۱۴۱۴



من فقط سپیدی اسب را گریستم.
اسب مرا درو کردند
احمد رضا احمدی



گفتگوی چالشی احسان فکا با مازیار جمشیدخانی شوالیه سوارکاری ایران

عکس ها از:

سعید امجد - مصطفی میرعبدالله

یک دستهایش در هوا بالا می‌رود وقتی از آخرین مانع پایین می‌آید. اگر همه چیز به قاعده باشد و درست و تیری بر زمین نیفتاده باشد. این مسابقه همان راه زندگی است. مسابقه‌ای که مازیار جمشیدخانی یا هر سوار دیگری شروع می‌کند. مسیری خم اندر خم و پیچ از پی پیچ نه، در پی هیچ. برای رسیدن به انتهای مسیر، برای رسیدن به خط پایان و دوباره و دوباره برگشتن به نقطه شروع مسابقه‌ای دیگر در مسیری دیگر و این بنیان و کهن الگو و ریشه‌ی پرش با اسب است. مسیری با مانع‌های گوناگون. درست خود زندگی. مخاطب سوال‌های من دو بار قهرمان ایران شده است و کرور کرور جایزه دارد اما این تمام ماجرا نیست. او به اخلاق و منش و هدف داشتن را در سوارکاری ایران ماهیتی دوباره داده است. مسیری را برای جوان‌ترهای جامعه سوارکاری ایران تعریف کرده که در پایان کار فقط به بالا بردن جامی نمی‌انجامد. گاهی بالا بردن دستی به نشانه شوق ارزشش و پیامش برای پیرامون خودش و دیگران مهم تر است.

JRH
IRAN HORSEY
Iranian Leading Equine Agency



دو. منکر نمی‌شوم که بدترین و بهترین گزینه برای گفتگو با مازیار جمشیدخانی بوده‌ام. خوب از آن رو که بر این باورم شاید حرفی نگفته در این فضا داشته باشم و هر سخنی را یک بار شنیدن خوش است و بد این که شیفته این سوارکار برنده چند مسابقه مهم جهانی هستم و این دل‌باخته‌گی و در آتشش ذوب شدن، هم گفتگو را به درازا می‌کشد و هم اصل بی‌طرفی و به چالش کشیدن مخاطب گفتگو را زیر سوال می‌برد. اما به هر حال با کوشش مهدیار پیرزاده و یاری مریم خرمی این گفتگو قبای عمل به اندامش کشیده شد و باشد که در سلیقه مخاطب خوش بنشینند و خاطره ای ولو کوتاه بسازد. کاش بی اثر نه دست کم کم اثر باشد ولی نشانی از خود در ژرفای ذهن مخاطب به یادگار بگذارد.

سه. اصل بر رعایت قاعده و سیاق گفتاری مازیار بوده است و شیوه نگارشی که مطلوب من است و کمی دشوار می‌نماید و تکیه بر پارسی نویسی سلیس دارد را به فراموشی سپردم. چند واژه یا جمله را شاید کمی دیگرگون کرده باشم و تمام هدفم انتقال روح و حس و لهجه و جهان‌گفتاری مازیار جمشیدخانی بوده است. باشد که همو راضی باشد و هم شما که مخاطب نیک هر آن چیزی هستید که برای اسب گفته و برای اسب نوشته شود

شاید بیشتر افراد جامعه سوارکاری یا علاقه‌مندهای این رشته روی شما شناخت دارن و می‌دونن که شما از کجا شروع کردی و چطور تبدیل شدی به مازیار جمشیدخانی. من می‌خوام از این بخش پرش کنم و از مخاطب‌های این گفتگو خواهش کنم که به گفت‌گوهای پیشتر از شما رجوع کنن. که بتونیم از دریچه دیگه‌ای به دنیای این روزهای سوارکاری ایران نگاه کنیم. می‌شه بفرمایید یک روز کاری به قهرمان پرش چطور؟

خب، یک روز کاری اگر شب قبلش تمرین‌مون خیلی طول نکشیده باشه، سعی می‌کنیم صبح زود بلند شیم که بتونیم از خنکی صبح استفاده بکنیم، اگه نه تمرینمون طول کشیده باشه خسته باشیم که خب صبح یه ذره اذیت می‌شیم. بماند از کارایی که خود من شخصا باید بکنم مثل ماله زدن. رسیدگی به زخم، جراحی، زایمان اسب‌ها، کارایی که مربوط می‌شه بیشتر به اسب داری، شاید خیلی‌ها این‌طوری درگیر این چیزا نباشن ولی من شخصا هستم به خاطر این که من باشگاه جم هم هستم. یه مقدار درگیر اونام. بعد از یه ناهاری و یه استراحتی، ساعت چهار، چهار و نیم، پنج دیگه



می‌زنیم بیرون،

ادغامی از کارکردن با شاگرد، سوار شدن، ترین کردن، ریتترین کردن، یعنی تربیت و باز تربیت اسب‌ها، فکر کردن روی مشکلاتی که در هفته‌های پیش تو مسابقه با اسب‌ها داشتیم، طراحی کردن تمرین‌های خاص برای شاگردهای خاص و برای اسب‌های خاص، که اینا باز دوباره شاخه بندی می‌شه، باز دوباره می‌شه دهنه عوض کردن و فکر کردن به اینکه کدوم آبخوری به کدوم اسب می‌خوره. یا از چه اسب باید چه کاری رو بکنه و این‌که باز حالا با شاگردام، از تیم ملی من شاگرد دارم (تیم ملی که من خودم رزروش هستم) تا سطح‌های پایین، واسه همین فکرم خیلی مشغوله.....

یعنی به بخشیش ذهنیه به بخشیش عملی، و قطعاً یک روز کاری در روزهای مختلف هفته و فصل‌های مختلف سال خیلی فرق می‌کنه.

تو فصل‌های مختلف که کاملاً متفاوت، چون ساعت‌های کاری کاملاً فرق می‌کنه، تو زمستون از ساعت ده صبح زودتر نمی‌شه اصلاً سوار شد، و یا تا ساعت چهار و پنج بعد از ظهر دیرتر نمی‌شه سوار شد، بعضی موقع‌ها اصلاً ناهار نمی‌تونیم بخوریم، بعضی موقع‌ها اسب‌هارو باید خوراکشون رو به مقدار جابه‌جا کنیم که بتونیم سوارشون بشیم، باز به بارون و برف و اینا بستگی داره

این، تو تابستون هم باز دوباره بستگی داره تو چه روزی باشه، یک شنبه‌ها معمولاً اسب‌ها یا رو زمین کار می‌کنم یا گشت و لنژ و این جور چیزا، دوشنبه‌ها دوباره به کار زمینی یا به ژیمناستیک کوتاه، سه شنبه‌ها معمولاً پرش دارند بیشترشون، پرش‌هایی که خاص خود منه دیگه، نباید فکر کنیم اکسر دو متر باید باشه حتما. چهارشنبه‌ها باز دوباره به نسبت مسابقات که چه روزی هستش یا کار زمینی یا گشت و پنجشنبه جمعه‌ها هم که دوباره وارد مسابقه می‌شن

پنجشنبه جمعه‌ها بیاد کلاس بگیره، که گفتم من پنجشنبه جمعه‌ها مسابقه‌ام، این به شیش ماهی اومد و رفت یه بار گفت آقا مازیار شما چقدر مسابقه می‌دی؟ گفتم که چطور مگه؟ گفت خسته نمی‌شی؟ گفتم نه آقا، اینا اصلاً مسابقه نیستن، ما مسابقه واقعی در طول سال ده تا دونه می‌دیم، پونزده تا دونه می‌دیم، اینا همه‌شون ترین‌اند، ترین خارج از خونه. یعنی اسبی که می‌ره رو رده صد و ده می‌پره به اون معنی نیست، این مسابقه نیست که.

حالا شما خودتون تو رده‌های پایه می‌پرونین، خیلی از مربی‌ها تو رده‌های پایین رایدن می‌پرونن. آره می‌دونم این اولاً که دلش اینه که من به خورده

این مسابقه هم دوباره به بخشی از کار آموزشی اسب هست؟ دقیقاً، این یک اشتباهی هست که اکثراً خیلی از کسانی که با سوارکارها میان و می‌رن، این اشتباه رو می‌کنن، مثال می‌زنم، مثلاً من به شاگردی داشتم دو سه سال پیش که این می‌خواست

آدم و سواسی ام تو کار، تو زندگی شخصیم نه، تو کارم آدم و سواسی ام، از اون آدم‌هایی هستم که باید همه کارهارو خودم انجام بدم، فوق العاده آرمان‌گرام، کم پیش میاد سواری ای منو راضی کنه، کم پیش میاد اسبی منو راضی کنه، می‌دونی؟ دوستشون دارم، خوشم میاد، ولی به اون مرحله‌ای نمی‌رسم که بگم وای چه کار کرد، خیلی کم پیش میاد، شاید بهتون بگم من با این همه اسبی که تو طول سال می‌پروم، سه تا چهار تا از پارکورهایی که می‌کنم دوست دارم فیلم‌شون رو نگاه کنم، بقیه شون رو فیلم‌شون رو نگاه می‌کنم فقط به خاطر این که بتونم تصحیح کنم، اگه ایرادی تو اسب هست، اگه ایرادی تو خودم هست، اگه ایرادی تو شاگردم هست.

شما اگه بخوای سر ظهر سوار شی بیرونیش که بعد از دو هفته چیزی ازش باقی نمی‌مونه.

این تو برنامه‌ریزی فعلی مسابقات که اکثراً توی ظهر هست و ساعت مناسبی نداره مشکل ساز نیست؟ می‌شه گفت آره اما اما اسب‌ها رو هم با مکمل با رسیدگی‌ها، با خنک کردن به موقع و اینا پوشش می‌دیم، نمی‌زاریم به اون صورت بمونه.

خب، تغییر سبک زندگی یه مربی یا یه پرش کار، حالا شما هم مربی هستید هم پرش کار، تو موفقیتش چه تاثیری داره؟ استایل زندگیش، حالا شاید زندگی بیرون از باشگاه و باقی قضایا.

بین فکر نمی‌کنم توی موفقیتش در سواری تاثیر خاصی داشته باشه. من سوارکارای زیادی رو دیدم که سبک زندگی بسیار بدی دارن، نه کتاب خوبی خوندن، نه موسیقی خوبی گوش دادن، نه آدم خیلی خوبین ولی

پس ما نمی‌تونیم برای همه اسب‌ها یه قانون بزاریم که مثلاً اینا ساعت چهار بعد از ظهر تمرین دارن، درسته ساعت خوراک تأثیر داره، چیزای دیگه...؟

نه اصلاً نمی‌شه، نه این خیلی چیزه، خیلی متغیره، برای هر اسبی باید به نسبت حال و روزش ساعت خاصی رو تنظیم کرد، من اسب دارم شما سر ظهر بیاریش بیرون چهل دقیقه یورتمه، چهارنعل بهش بدی یه ذره نم نمی‌زنه، اسب دارم سنتو، در اوج آمادگیش عصر یا شب تو هوای خنک دو دقیقه چهارنعل بدی خیس عرق می‌شه اسب، خب اینو



دومین دوره مسابقات پرش با اسب جام آزمون



که در زندگی پیش رفتیم حالا امیدوارتر هم هستیم، به روزی تو بچی می‌گفتم المپیک، نه امکان نداره، الان من می‌بینم نه، خیلی درها باز شده، خیلی راه‌ها باز شده، من الان آگه فقط بتونم به تلنگر به المپیک بزنم، بچه‌ام صد درصد المپیک رو می‌بره، می‌دونی چی می‌گم؟ اینا می‌شه روش زندگی کردن، اینا می‌شه هدف به آدم، منتها اینی که تو دقیقا تمرکز بکنی روی اون ورزشی که داری می‌کنی، تمام زندگیت بشه، همون ورزشه، من یکی نمی‌پسندم. ما اصلا سواری می‌کنیم که آدم بهتری بشیم.

به جمله من خوندم، اون رو خیلی دوستش دارم، می‌گه هنرها هرچه قدر گسترده تر می‌شن و وسیع تر می‌شن، به هم دیگه بیشتر احتیاج دارن که اون مفهوم اصلیه رو تعریف کنن. صد درصد. من کاملا موافقم.

رابطه قهرمان پرش با رشته‌های دیگه، با ورزش‌های دیگه، چون ورزش‌های دیگه هم کارکردین، والیبال کارکردین، شنا کار کردین، فکر می‌کنین این چه تاثیر به قوی مستقیمی توی پرش داشت؟ اینو می‌تونیم تو به بخش دیگه به ورزش‌های اصلی دیگه هم تعمیم بدیم؟

صد درصد، آره خیلی سوال خوبیه اتفاقا، ببینین پدر من چندین سال پیش بارها و بارها من ارزش این جمله رو شنیدم، خیلی به نظرم قشنگه، یعنی هرچی می‌رم جلوتر به این نتیجه می‌رسم که چقدر حرف قشنگی زد، ایشون همیشه می‌گفتن که بزرگترین مشکل ورزش سواری ایران اینه که سوارکاراش ورزشکار نیستن. حالا این خیلی حرف جالبیه، ممکنه به نفر به صورت انتزاعی که این جمله رو بشنوه بگه که یعنی چی؟ خب وقتی سوارکاره ورزشکاره دیگه. نه. منظور ایشون دقیقا اینه که اینا فقط خود سواری رو بلدن. سواری صرفا به تنهایی زیاد نه آمادگی جسمانی می‌خواد. نه نفس می‌خواد. شما دقت کرده باشین خیلی از سوارکارای دنیا سیگارین. شما اگر دیده باشین تعداد زیادی آدم معتاد سوارکارن. سوارکارای خوبی هم هستن. بنابراین قدرت بدنی نمی‌خواد، تمرکز بالا می‌خواد. تمرکز بالا رو هم شما می‌تونید این چیزارو هم استفاده کنی، تمرکز رو هم

خب صبح تا شب سوار اسب می‌شن، شش صبح سوار اسب می‌شه تا ساعت دوازده شب،

نتیجه هم می‌گیره؟

کار نیکو کردن از پر کردن است. به مربی خوبی هم بالا سرش بوده، پایه سواری رو باهانش کار کرده، اینم تمرین زیاد می‌کنه نتیجه هم می‌گیره میاد تو مسابقه همه رو هم می‌زنه، ولی آیا واقعا سوارکار بهتری هستش؟ آدم بهتری شده؟ ببینین! رسیدن به هدف به نظر من خیلی بزرگه، من هنوز آرزوی بچی‌گی مو دارم، هنوزم دنبالشم، مطمئنم به روز هم می‌رسم بهش. با این روندی

داشته باشی. ولی موضوع حرفی که پدر من می‌زدن دقیقا یعنی که شما وقتی خودت برای یه شوت از سه گوش هیجده قدم، برای رسوندن خودت به یه تویی، حرکتی محیرالعقول نکرده باشی، یه کار خارق العاده‌ای نکرده باشی، شما وقتی به هن و هن واسه یه دونه آبشار نیفتاده باشی، شما وقتی تو دقیقه نود و دو توی زمین چمن گریهات نگرفته باشی وقتی نمی‌تونی یه توپ رو بزنی تو گل، نمی‌تونی حال یه اسب رو درک کنی، نمی‌تونی بفهمی اسب بریده یعنی چی! نمی‌تونی بفهمی اسب ناامید شده یعنی چی. نمی‌تونی بفهمی وقتی اسب ترسیده از ارتفاع یه مانع تو دلش خالی شده یعنی چی، این خیلی نکته مهمیه. ببینین ورزشکار اصلی در رشته سوارکاری در پرش با اسب و درساز اسبه. سوارکار در اصل به نظر من هنرمنده. ورزشکار نیست. حالا به خاطر اینکه این آقای هنرمند یا خانم هنرمند بتونه از اون ورزشکاره بهترین نمایشش رو بگیره تو مسابقه، باید خودش ورزشکار باشه، که بتونه اونو درکش کنه که بفهمه آقا جان بعضی موقع‌ها یک میلی‌متر کم آوردن نتیجه‌اش توپ تو گل نرفته است. اینو باید بفهمی. من پارسال رژیم گرفتم. هفتاد و چهار، پنج کیلو بودم. نزدیک قهرمانی کشور بود. اصفهان مسابقه بود جام نقش جهان. من با همین سنتو پریدم مانع آخر و



زدم. مانع آخرو زدم، شدم دهم. اومدم تهران رژیم گرفتم. همه از جمله اعضای خانواده معترض بودن که تو چرا رژیم گرفتی؟ دیوونه شدی. گفتم مانع آخر اسبم تیر دوی اکسر رو با پاش زده. فیلمشو نگاه کردم. دیدم اگر سه

سانتی متر پاشو بیشتر آورده بود جلو. نمی‌زد تو سر تیر، این یعنی یه کیلو دو کیلو وزن سوارکار، یعنی من اگه یه ذره سبک‌تر بودم تیر نمی‌افتاد. اسب پونزده تا پرش داره فقط تو خود پارکور. با تمرین سی، سیو پنج تا می‌پره در کل خب یه چیزی نزدیکه یه ربع که اونجا داره گرم می‌کنه، یه چیزی حدود چهار یا پنج دقیقه هم که اینجا داره چهارنعل می‌ره تو خود مسیر، این به هن و هن افتاده، شما فکر کن دو کیلو سبک‌تر چقدر فرقشه؟



چون نمی‌تونن این کار رو بکنن می‌گن علی الحساب سرشو بیاریم پایین. ولی واقعیت امر اینطوری نیست واقعیت امر اینکه اونانمی‌دونن اصلا واسه چی به دهنه می‌زنن، می‌گن سر اسبتو جمع کن، سر اسبتو جمع کن یعنی چی؟ به دهنه گذاشتن در یک تصویر کلیه.

یعنی تعادل می‌خواد؟

تعادل بدی، اسب رو پا بیاد، کمرش بیاد بالا، سرش جمع بشه، برای جمع کردن سر اسب رین کلان می‌زنن. اونم قرقره‌اس دیگه، اهرمه. با اهرم شما می‌خوای انجام بدی. ارشمیدس گفته بود که اگه یکی از شما اهرم مناسب و تکیه‌گاه مناسب رو به من بدین من کره زمین رو می‌تونم باهاش جابه جا کنم. خب اینم مثالشه دیگه، شما یه قرقره که اهرمه، می‌زنی سر اسبه، اسبی که پونصد تا هفتصد کیلوئه، بادستی که کلا رو هم می‌شه ده کیلوگرم، به راحتی سرشو جمع می‌کنی و فوق العاده آسیب می‌زنه به کمر، گردن

دقیقا اتفاقی که تو کورس می‌افته. بحث هندیکاپری و..... باریکلا. وقتی وزنه بالا پایین می‌کنن تو خط پایان به دفعه می‌بینی اسبه بیست و پنج متر مونده به خط پایان به دفعه می‌بره، دلش همینه دیگه، من می‌گم تا تو ورزشکار نباشی به معنای واقعی و اون حرکت‌هایی که منجر به پیروزی می‌شه رو به سختی انجام نداده باشی، براش عرق نریخته باشی، نمی‌تونی بفهمی اسبت چقدر داره زجر می‌کشه، اصلا نمی‌تونی بفهمی اسب حاضر کردن یعنی چی. نتیجه اش همین می‌شه تعداد زیادی از سوارکارای ما یه رین کلان می‌زنن سر اسبه باهاش یورتمه چهار نعل می‌رن برای این که گنه مطلوب نمی‌دونی. یعنی نمی‌دونی اسبه باید چه کارهایی انجام بده واسه موفقیت، چه جوری باید حاضر بشه.

این بیشتر به خاطر این نیست که تو ایران به سر و گردن اسب بیشتر توجه می‌شه؟

هرجای دنیا وقتی علم یک قضیه ای نیست طبیعتا صورت مسئله مهم‌تر جلوه می‌کنه. اسبو به دهنه می‌زنند به خاطر این که آرک رو از کمرش بگیرن و پاش فعال تر بشه.



از مجموع صحبت هاتون می‌تونیم به این جمله قائل بشیم که در ایران سوارکاری دو دست جلو با چهار دست جلو تقریباً برای سوارکارا فرقی نمی‌کنه؟ منظور رین کولانه؟
بله رنکولان

من اصلاً این سوال رو یه جور دیگه جواب می‌دم. متأسفانه تعبیر صحیح رین کولان در ایران اصلاً شناخته نشده. ما اصلاً نمی‌دونیم. نود درصد سوارکارای ایران نمی‌دونن از رین کولان چه جوری باید استفاده کنن. رین کولان در اصل یک استاپر باید باشه. نه ابزار عمل کننده

شبیه مهمیز دیگه دقیقاً؟
نه شبیه تعلیمی.

مهمیز از این جهت که تو ایران فکر می‌کنن به خاطر جلو بردن و تند کردن اسبه.

از مهمیز بیشتر برای فشار دادن استفاده می‌کنن. باریکلا آره اشتباهی که دارن می‌کنن اینه. ولی در اصل برای اثر دادن. مثلاً مثالش باز دوباره درباره‌ی سنتو. من سنتو رو خریدم مهمیز می‌بستم، همه می‌گفتن که این اسبه تنده می‌زنه می‌کشتت‌ها. دقیقاً برعکس بود. دقیقاً عامل موفقیتش این بود برای این که این حیوون خودشو قفل می‌کرد. من با مهمیز این قفل رو باز می‌کردم. من از مهمیز برای تندتر رفتن استفاده نمی‌کردم. برای اثر دادن استفاده کردم.

چه زمینه‌هایی وجود داشته که سوارکاری علمی ایران تو شرق تهران تمرکز نداشته، این متعادل بودن شرق و غرب به نفع سوارکاری ایران، به نفع تهران چند میلیونی هست؟

نه به نفع که نیست صد در صد. اگه تاریخ سوارکاری رو بررسی بکنید بعد از انقلاب تا قبل از انقلاب که باشگاه‌ها اکثرا یا دولتی بودن یا ارتشی، دو تا باشگاه خصوصی بود به اسم مکتب شکی و باشگاه مقدم. بقیه همه دولتی بود. انقلاب که می‌شه اکثر سوارکارا به فکر جایی برای این کار می‌افتن که بتونن برن سواری کنن. باشگاه‌ها رو هم که اکثرا نظامی‌ها گرفتن یا خیلی بدتر تبدیل به آغل و طویله شدن. اونایی هم که باقی موندن. خوباشم که همه رو گرفتن. باغ‌هایی که دور و بر تهران بود، شروع کردن باشگاه ساختن. اسطبل ساختن. مرکز پرورش ساختن. برای مثال همین باشگاه چیتگر. چیتگری که الان هست آقا عزت پایه گذارش بوده که احتمالا احساس کردن که باید یه جایی باشه که بتونن تمرین کنن شاگرد داشته باشن. به همین منوال باشگاه بلند سران یا باشگاه شبنم، باشگاه خود ما باشگاه‌هایی که تو کردان درست شد مثل باشگاه خانم فیروز یا خیلی جاهای دیگه تعداد و گستردگیش آنقدر زیاد شده بود که می‌شد بگم یه نویدی بود برای سوارکارا چون اول شما کمیت رو بالا می‌بری بعد از دل اون کیفیت خودش بالا میاد. من فکر

می‌کنم چون تعداد باغ‌ها و زمین‌های قابل باشگاه کردن که حالا قیمتش رو هم در نظر بگیریم در شرق تهران کم بود. به نظر من تنها دلیلش همینه

ساختار شهری باعث شد؟

آره آره به خاطر اینکه قبل از انقلاب و اوایل انقلاب اصلا تمرکز سواری در شرق بیشتر بوده به نظر من. شما تعداد شاگردایی که از شرق از پیروزی می‌رفتن فرح آباد سوار می‌شدن خیلی بیشتر بوده تا بچه‌هایی که از غرب می‌ومدن. بنابراین به نظر من هیچ ربطی به شرق و غرب نداشته. این به خاطر ساختار شهریه. اونور چون به کوه بنده. از اونور بسته است تهران. زمین و باغ کم بوده، اومدن بیشتر اینور. بعد این باشگاه‌های بزرگ مثل ابرش و بام و آزمون و اینها به دلیل اینکه تمرکز در این سمت بوده، تونستن اینجا زمین بگیرن خود به خود همه تمرکز جمع شده این طرف. حالا یه اتفاق بدی هم در سوارکاری افتاده من اصلا دوست داشتم کسی این مصاحبه رو بخونه که بتونه بهش فکر کنه. یه زمانی تعداد باشگاه‌ها گفتم زیاد شدن. امیدوار بودیم. الان اتفاق خیلی بدی افتاده. تمام سواری ایران جمع شده توی سه تا باشگاه آزمون و ابرش و بام. تنها باشگاه شخصی که هنوز داره جایزه می‌گیره باشگاه جمه.

گه گاهی هم به جرقه ای شاید اونور بخوره

اونم جرقه است یعنی اصلا نمی‌شه روش حساب کرد. دقیقا. وگرنه در واقعیت امر اینکه که من فکر می‌کنم همه باشگاه‌ها جمع می‌شن کلا سواری میشه سه تا دونه، در کل ایران.



من می‌خوام از این سوال به این نتیجه برسم که ما می‌تونیم فکر بکنیم که اگر سواری ایران بره به سمت سواری صاحب سبک همون جور که آلمان ها متفاوتن با فرانسوی ها کتب سواری دارن، می‌تونیم مکتب سواری غرب تهران رو تعریف بکنیم؟ یعنی در نهایت سواری ایران برسه به یه سواری که شکل و شیوه و سبک خاص خودشو داره؟ نه. اصلا. نه بین شخصه که یه عقیده‌ای دارم می‌گم هر انسانی یونیکه. یعنی من اگر مثال می‌زنم، منه نوعی که خودم هیچوقت نخواستم این کارو بکنم. ولی اگه بخوام ادای یه سواریو صددرصدم دربیارم باز در نهایت با فرم بدنم، ژست‌های خودم و طرز فکر خودم اونو ادغام خواهم کرد و بازم در نهایت حتی اگه بخوام طوطی وار عین اون آدمه انجام بدم بازم نمی‌شه بازم یونیکه. نه ایران نمی‌تونه صاحب سبک بشه به خاطر اینکه خیلی عقبه از دنیا حالا حالاها باید پا بزنه برسه به یه نقطه عطفی حالا از اونجا اگه خواست صاحب سبک بشه، بشه.

شما همه‌ی کار مربی رو روی کار روی خودش و اسبش می‌بینید؟ درست یا نادرست یه قسمتی از کار یه سوار کار باید مارکتینگ اسب باشه چون توزیع عادلانه اسب بین سواری مختلف وجود نداره.

بله چون شهرهای دیگه هم همینه دیگه!
چون شهرهای دیگه هم تموم شدن دیگه. الان شما نگاه کن به مشهد. هیچ کس نیست. همه بچه‌ها اومدن تهران. اصفهان هیچکی نیست همه اومدن تهران. شیراز و همدان هیچکی نیست. آخه یعنی چی؟ بابا کلا همه مملکتو تعطیل کنید، همه بیایم تهران زندگی کنیم دور هم دیگه. این چه کاریه دارید می‌کنید؟ من منظورم سواریکارا نیست. سواریکارا ناچاراً. من دارم مدیریت کل داستانو می‌گم. چه فدراسیون چه کل مملکت. این چه تمرکز گرابی‌یه که اصلا تمومی نداره. من نمی‌فهمم. من واقعا نمی‌دونم. تو تو هر شهری حتی شهر بزرگ (اصفهان، شهر کمیه مگه؟ تبریز مگه شهر کمیه؟ مشهد مگه شهر کمیه؟ شیراز). شما هر جا می‌ری می‌گن آقا ما باید بیایم تهران اینجا ما به هیچ جا نمی‌رسیم. من نمی‌فهمم.

همدانی که قهرمان کشور داشته الان یه دونه سواریکار توش نیست.

دقیقا. دقیقا همینه. دو دوره قهرمان کشور از این شهر اومده بود و اون قهرمان کشور هنوز تو همون شهره. هنوز معلمه. هنوز باشگاه داره خودش. چی شد؟ نمی‌دونم. متاسفم واقعا.



من این جووری حس می‌کنم تو ایران بیشتر از اینی که سوارکار دنبال این باشه که روی خودش کار بکنه بیشتر دنبال اینه که اسب بیشتری رو جذب بکنه. مالک بیشتری رو بیاره تو اردوگاه خودش.

آره. درستته. طبیعتا بشر دنبال فرافکنی است. نود و نه درصد آدم‌هایی که من دور و برم می‌شناسم دارن فرافکنی می‌کنن، به حالت‌های مختلف. یه حالت فرافکنی هم اینه. من اسب خوب ندارم. من اگه اسب خوب داشتم همه مسابقه‌ها رو برنده می‌شدم. این جمله خیلی معروفه. من اینو بارها و بارها از آدم‌های بزرگ هم شنیدم چه برسه به آدم‌های کوچیک که اگه منم اسب این آدمو داشتم همون کارو می‌کردم. بنابراین تصور این که من باید اسب بهتری داشته باشم شمارو سوق می‌ده به اینکه بخوای مالک و اسپانسر بیشتری جذب بکنی، اسب باکیفیت‌تری جذب بکنی. ولی در نهایت ماجرا شما اگه بهترین سوارکار جهان هم باشی این یه واقعیت انکارناپذیره که بدون اسب نمی‌تونی هیچ کاری انجام بدی. بنابراین باید اسب خوب داشته باشی. منتها من همیشه تو زندگیم از یه منظر دیگه‌ای نگاه کردم. می‌گم من به جای اینکه بخوام بدوم که بخوام اسب جدید بیارم تو سیستم ام. یا مالک اسب جدیدی بیارم. من با توانایی ام یا کارم یا مدل زندگیم میتونم این قدر موفق باشم که آدم‌های جدید، صاحب اسب‌های جدید سراغ من بیان و بخوان از توانایی من مدل من، کار من استفاده بکنن. این دو حالت مختلفه. یه حالتش اینه که شما کلا سواری تمرکز تو ول می‌کنی می‌روی دنبال صاحب اسب یا اسب. حالت دوم اینه که تو می‌پردازی به اصل داستان یعنی خود سواری. همیشه می‌گم ما اسب داریم سوار نداریم. که اینم همیشه شعارم هست؛ می‌گم سوارکار خوب اگه یه چهارپایه هم بهش بدن از توش یه اسب مسابقه در میاره.

همون کاری با الیتا انجام دادی

البته الیتا خیلی اسب با استعدادی بود ولی منم بلاخره اون چیزی که باید رو تونستم ازش در بیارم.



پسر مهدی جمشیدخانی بودن چه نقشی تو زندگی سوارکاری شما داشته؟

صددردصد خیلی تاثیر واضحی داره که همه می‌تونن ببیننش. من اگه پسر مهدی جمشیدخانی نبودم که احتمالا اصلا سوارکار نمی‌شدم. کما اینکه علاقه شخصی خود من علاقه وافر و عجیب غریبی که از بچگی داشتم هم دخیله. وقتی خیلی بچه بودم زین و برگ اسب‌های پدرم توی انباری خرپشته‌ی طبقه سوم بود، مادر من در انباری رو قفل می‌کرد چون توش اسباب بازی هم بود و ما می‌رفتیم اونجا رو به هم می‌ریختیم. من می‌رفتم کلید اونجا رو پیدا می‌کردم. زین‌هارو خرک بود. سوار زین می‌شدم. ساعت‌ها سواری می‌کردم تو رویا. بنابراین علاقه خود من هم دخیل بوده.

از این سوال می‌خوام به یه چیز دیگه ای برسم. می‌خوام بحث رو بیارم سر رایدرد فعلی‌تون. خیلی‌ها هستن شاید این استعداد رو دارن ولی اصلا کشف نشدن... جایی هم اشاره کردین ما در ایران استعداد سوارکاری خیلی داریم. آیا این همه استعدادی که ما تو مملکتمون داریم. خیلی‌ها مثل پسر مهدی جمشیدخانی، نورمحمد حبیبی. قنبر پوررضایی، عزت‌الله وجدانی نیستن. عنوان این بزرگان رو فاکتور گرفتم ببخشید. فدراسیون آیا این ورزش به سمت اشرافی شدن بیش از حد سوق نمی‌ده و آیا برنامه‌ای برای این استعدادها داره؟

ببینین یه نکته خیلی مهم این وسط هست. اونم اینه که اصلا ورزش سواری اشرافی هست؟ شاید دروغ بگیم. هر ورزشی در سطح حرفه ایش اشرافیه. حالا سواری به خاطر دخالت اسب در اون یه خورده دور از دسترس هم هست. ببینید بله شما بخوای کلاس مبتدی سواری بگیری می‌شه چهل هزار تومن. که خیلی ارزونه. از تنیس ارزون‌تره. اما چون در دسترس نیست. شما تنیس رو می‌تونن شهرک غرب بغل خونت بری بازی کنی ولی سواری رو باید بکوبی بیای تا جنگل چیتگر. ولی واقعیت امر اینه که این ورزش ورزشه گرونیه. ورزش خیلی سخت و وقت گیریه و ورزشه اشرافیه‌یه. ما داریم کلاه می‌ذاریم سرخودمون اگه بگیم نه اشرافی نیست، اینکه همه جای دنیا این ورزش پول درش خیلی دخیله. درسته که تمام قهرمانای دنیا از مهتری و کارگری اسب شروع کردن و آدم‌های متمولی نبودن. اما واقعیت امر اینه که پول بسیار زیادی در این صنعت در گردش. اون کسی که قهرمان می‌شه میاد زندگیشو خرج می‌کنه. از بچگیش باید بیاد اینجا کار کار. بنابراین من فکر می‌کنم اهمالی که فدراسیون‌ها تا حالا کردن بعد از انقلاب. در آموزش. در این نیست که داره اشرافیش می‌کنه. در اینه که همه بچه‌ها حق دارن مثل ما زیار جمشیدخانی آموزش



ببین. من مهدی جمشیدخانی پدرم بوده اما منو
برده پیش سرهنگ نشاطی آموزش دیدم. همه
بچه‌ها حق دارند مثل علیرضا علیرضایی که الان پیش
منه یک سواری کلاسیک علمی مدون رو بیاموزند.
حقشونه. ولی وقتی به دستش نم‌ارن نتیجه‌اش چی
می‌شه؟ یه تیر بزن دستش تمیز شه. یه لوله بکش
به بخلقش. ژل رپینگ بزن. بچه چهارده ساله اسب
خودشو می‌کنه تو مانع که رپینگ کنه. این می‌شه
نتیجه آموزش غلط وگرنه استعداد سرجاشه. البته
یه چیزی بهتره بگم من هدفم اصلا از آموزش
همیشه این بوده. دوازده سیزده سال پیش که
شاگرد سطح بالا اونقدی نداشتم همیشه آرزوم این
بوده که در مسابقه‌ای شرکت کنم که شاگردم
بالادست خود من بلند شه. حالا داره
یکی از آرزوهایم محقق می‌شه دیگه.
نه با علیرضا علیرضایی. مهرداد
عامری که الان عضو تیم ملی
هستش چندین سال
پیش محقق کرده اینو.
مسابقه‌ای دادیم



دور خودش بچرخه ولی رایدر حرفه‌ای اونو به مسابقه نیاره. قطعا مالک اسب در این مساله تاثیرگذار هست می‌دونم.

من به غرض‌ها و مرض‌ها کاری ندارم. به چیزای منفی‌اش اصلا کاری ندارم. من به توضیح مثبت می‌خوام برایش بدم. منظورم اینه که ممکن است کسی به خاطر اینکه رایدرشو پایین نگه داره بهش اسب نده. ممکنه ایشون ببینه اوه اوه این بچه با استعدادیه خود منو می‌زنه. صاحب اسبمو برمی‌داره می‌بره بهش اسب نده. من اونو نمی‌دونم اما دلیلش در بعضی از موارد که حداقل برای خود من صادقه اینه که مالک اسب نمی‌ده. می‌گه برای چی سرمایه من باید بشه وسیله تجربه کردن یه جوون. حرف درسته.

حتی با احتساب این که حتی اسب خودش که نمی‌تونه امروز تو مسابقه شرکت کنه بیاد تو جایزه یعنی این جور ی توجیه بشه مالک؟

نه به نظر من حرفش صحیحه. ببینین ایشون می‌گه من چهارصد میلیون پول اسب دادم و این مثل یه دستگاه الکترونیکی خیلی حساسه که اگه شما یه دکمه اشتباه بزنی یه دفعه می‌بینی شش ماه باید دوباره تعمیرش کنی. درسته؟ این آسیب‌ها بعضی موقع‌ها بازگشت ناپذیره. توی اکسری بیفته تاندون اسبه کمون بشه. بنابراین خیلی‌اشون می‌گن ما نمی‌خوایم اسبمون بشه ابزار تجربه کردن کسی. ببینین در اسب با تجربه، سوار با تجربه احتمال خطا هست احتمال حادثه هست چه برسه به این که کم تجربه باشه. این یه دلیل. دلیل دوم. منی که خودم اسبمو به علیرضا می‌دم. همه اسبارو می‌دم سوار می‌شه؟ من الیتا رو بهش نمی‌دم. من خودم یه روز مریض هم بشم نتونم سوار بشم الیتا رو نمی‌دم به علیرضا سوار

ایشون برده من وایسام دهم شدم پنجم شدم این یعنی چی؟ در عموم قضیه که بهش نگاه بکنیم یعنی اینکه نسل به نسل باید بریم جلو. اگه قرار باشه شاگرد من بشه خود مازیار جمشیدخانی که ما شاهکار نکردیم. سی سال پیش من شدم دیگه. اون باید یه پله بره جلوتر، اون باید بهتر باشه. چرا؟ برای اینکه چیزی رو که علیرضا علیرضایی در بیست و یک سالگی داره می‌آموزه، چیزی است که مازیار برایش سی و هفت هشت سال زحمت کشیده.

یعنی این تجربه فشرده و منتقل می‌شه؟

دقیقا تجربه‌ای که من تو سی و هفت هشت سالگی بدست آوردم اونو تو بیست و یک سالگی می‌دم به علیرضا. بنابراین وقتی علیرضا برسه به چهل سالگی سن من برسه باید دو برابر من بدون. چیزی که مازیار جمشید خانی در بیست سالگی از مهدی جمشید خانی می‌شنوه، چیز بیست که مهدی جمشید خانی در پنجاه سالگی بهش رسیده، درسته؟ برای همین وقتی به من می‌گن شما چندساله داری سواری می‌کنی؟ من می‌گم خانواده من از هزار و سیصد و چهل سواری کردن..

من از رایدرهای مختلف دارم می‌شنوم تو باشگاه‌های مختلف که مربی‌ها بها به رایدر نمی‌دن. توجه به رایدر نمی‌کنن. درسته که باید تمرکزشون روی سواری خودشون باشه. چرا وقتی برای شرکت تو رده‌های بالا اسب محدودی رو می‌تونن شرکت بدن، ترجیح می‌دن اون اسب تو خونه تو باکسش



خوبی‌هایی داشتند. دوم این‌که آدم مناسبی برای جواب این سوال نیستم چون از همه چیز خبر ندارم.

یه ذره مفرح و متفاوت کنیم فضای گفتگو رو. چند تا اسم ببرم نظرتون رو بفرمایید. شبیه مصاحبه‌های تلویزیونی زرد! سرهنگ نشاطی؟ عشق، نظم، بزرگ منشی، شکوه، انسان واقعی.

مری لیلی قره گزلو.
عاشق، زحمت کش.

بابک بیات
فریاد زیر آب. حمید حامی!

حسن صفدری
به خاطر دل پاکش نتیجه می‌گیره

هومان جلالی
هومان پایه اش خیلی قویه. اصلا هومان هرکاری می‌کنه رو پایه اش داره می‌کنه.

مجید شریفی
باهوش.

ستار مهرانی
سوپر استار رشته خودش.

آیدین زرین
از همون جوون‌هایی بود که گفتم حق آموزش دیدن رو داشت اما.....

مونیکا بلوچی؟
زیبای با استعداد

آلبر کامو؟
بیگانه.

ناصر تقوایی
اسطوره خانه نشین.

بشه. برای این‌که بعضی اسب‌هارو نمی‌تونن بدی به کسی، این اسبه ساخته شده برای اون آدم. با سوارکار دیگه از کوک درمیاد. می‌خوام این اتفاقه بیافته. برای اینکه اگه علیرضا سوارش بشه من باید دوباره دو هفته سه هفته با اسب بجنگم برم که برگردونمش به همون نقطه‌ای که هست. این دو دلیل هست. حالا من به چیزای منفیش کار ندارم.

آیا در سوارکاری ایران دوره طلایی داشتیم؟ این سوالو اینجوری میشه از دلش یه سوال اینجوری درآورد. الان شش ماهه اول سال نود و شش اواسط دهه نود. سوارکاری ایران تو چه دوره‌ای از تاریخ خودش هست؟ این دوتارو باهم اگر بشه پاسخ داد ممنون می‌شم.

به نظر من در دوران خوبیه. دوران پیشرفته. اما حیف که به یه سری چیزها توجه نمی‌شه و ممکنه از دل همین پیشرفت خرابی‌های بسیاری پیش باید. اولیش که عرض کردم آموزشه. بچه‌های این مملکت واقعا حق دارند سواری واقعی رو بفهمن. اتفاقی که داره تو آلمان بلژیک سوئد هلند اینا می‌افته. شما برین اونجا ببینید کدوم بچه پانزده ساله‌ای تیر زدن بلده کدوم بچه شونزده ساله‌ای سرنگ دستشه داره تزریق می‌کنه. شما برین اونجا ببینین چند تا بچه سوار شدن رین کولان دستشونه. این یک. این نکته خیلی مهمه دوم....

من تو صحبت‌هاتون یه چیزو اضافه کنم، کجا تو ده جلسه اول سوارکاری شاگرد رو می‌پروندن. از جلسه پنجم یورتمه می‌ندازن چهارنعل می‌اندازن رو دست غلط؟

دقیقا. بابا شما یه وظیفه‌ات اینه که انقدر فرهنگ عمومی آموزش رو قوی بکنی که همه جا همین شکلی باشه. در همه کشور مثلا جلسه پنجم سواری قدم رفتن بی رکاب باشه. مشکل اینه یه عده‌ای می‌خوان پایه کارکنن. یه عده‌ای دیگه باری به هر جهت! آموزش سوارکاری تضمینی در ده جلسه!

عین آموزش گیتاره دیگه. ده روزه بنوازید. آگهی که فقط به درد در مترو می‌خوره.
دقیقا. در ده جلسه ده تا آهنگ یاد می‌ده.

بهترین فدراسیون بعد از انقلاب؟
سوال سختی کردی. هرکدوم کاستی ها و



آل پاچینو؟

من فکر می‌کنم اگه بگم به جای خون تو رگ‌های آل، استعداد و عشق به بازیگری جریان داره پر بیراه نگفتم. پاچینو برای من نماد بازیگریست.

در ده سال آینده فکر می‌کنین چه سوارکاری که سن شاید زیر سی سال دارن قابلیت قهرمانی کشور دارند و دوم توفیق نسبی در طول سال‌های سوارکاری. من خودم فکر می‌کنم حسین رضایی و آریانا روانبخش دارن. رامین شهابی داشت.

حسین رضایی خیلی از فاکتورها رو داره ولی چند تا از فاکتورها که خیلی هم مهمه نداره. از نظر من ایده آل جوونای که الان هستن علیرضا هست. شما می‌دونین که من علیرضا رو مجبور می‌کنم مطالعه کنه؟

تو همین حوزه؟ یا..

هرچی. من شاگرد سرهنگ نشاطی ام. من آخرین چیزی که از سرهنگ نشاطی یاد گرفتم سوارکاری بود. جناب سرهنگ استاد مسلم سوارکاری بودن ولی کوچک‌ترین چیزی که آموزش دادن به من سوارکاری بود. من کاپ قهرمانی کشور برام اونقدر مهم نیست که تکونی که به ورزش سوارکاری بدم با سوارکاری درست. چیزی که برام ارزشمنده. اون کاپ هم در جهت این هدفم دوست دارم بگیرم. اینه که بیست سال بعد ورزش سوارکاری بعد از مازیار جمشید خانی با قبلش خیلی فرق کرده باشه. اینه که مردم به چشم‌شون ببینن بدون اسب کتک زدن. بدون آمپول زدن بدون رینگ کردن می‌تونن ببری. برا چی من اینقدر دوست دارم جام نشاطی رو ببرم. به اندازه قهرمانی کشور خوشحال می‌شم وقتی ببرم.

می‌خواید این قهرمانی پیغام بفرسته برای جامعه سوارکاری

دقیقا. برای این که من سفیر اون سبکم. دلیلش اینه. واسه اینه اونقدر فکر نمی‌کنم به این. شاگردای من نماینده نسل بعدی هستن. اگه من بتونم یه دونه آدم رو اون جوری که دلم می‌خواست درست کنم کارم رو کردم.

و به جز علیرضا فکر می‌کنی چهار پنج نفر بعدی کیان؟
روانبخش رو داریم. رامین شهابی نغمه خانجانی؟

حسین رضایی قطعا موفق خواهد شد. آریانا قطعا موفق خواهد بود. چون فکر می‌کنم خیلی زحمت می‌کشه و خیلی سرمایه تو کار گذاشته اما اینا هیچ کدوم دلیل شکوفایی سوارکاری ایران نمی‌شه. جرقه‌های شخصی است.

شما جز معدود سوارکارایی هستین که به علاوه حوزه کار درمانی، کار زمینی یا به قول خودم کار خاکی، پرش، درساز کتاب ترجمه کردید. به دنبال پدرتون که این کارو کردن و معدود آدم‌هایی که تو این حوزه فعالیت کردند و جایی هم اشاره کردید که جامعه سوارکاری کتاب نمی‌خونه؛ جامعه سواری مطالعه نداره. چه ضرورتی رو حس کردید؟ کی این فاصله می‌خواد برداشته بشه؟ کی سوارکاری ما می‌خوان

چند وجهی بشن و در کالبد این ورزش اسیر نمونن؟ متاسفانه به دلایلی که نمی‌شه زیاد بازشون کرد، کتاب و کتابخوانی در سوارکاری جایگاهی نداره. حقیقتش اینه که نه وقتش رو داشتیم و نه علاقه‌ای داشتیم به این کار. مترجم هم نیستیم. پدر من تحصیلات زبان و ادبیات انگلیسی داشت. من انگلیسی‌ام در اون حد نیست، یعنی من صحبت کردن انگلیسی‌ام خیلی قوی‌تره، اگه جایی حرف بزنم لهجه منو امکان نداره کسی بفهمه من ایرانی‌ام ولی دیکته‌ام اونقدر خوب نیست، گرامرم اونقدر خوب نیست. ولی دلیل اینکه ترجمه کردم این بود که وقتی کتاب میشل روبرت رو خوندم فوق العاده برام روشن‌نگر بود یعنی اون حرفایی که سال‌ها داشتیم از زبان جناب سرهنگ می‌شنیدیم و خانم فیروز و در نهایت پدرم، از زبون کسی شنیدیم که المپیک برده. قهرمان جهان شده.

و در سن بالا سوارکاری می‌کنه.

الان که بازنشست شده ولی از تیم ملی چهارنفره فرانسه سه تا شاگردش بودن. ببینید چقدر تاثیر گذار بوده. توی کتاب این قدر من نکته دیدم که سال‌ها پیش جناب سرهنگ به ما گفته بود. بنابراین خیلی ترغیب شدم که ترجمه‌اش کنم. چهار سال طول کشید. من تو دوره ترجمه این کتاب مدادم، دفترم همه جا همراهم بود. تو اتوبوس، تو مترو، تو هواپیما، فرودگاه یعنی من کتاب رو اینجور جاها ترجمه کردم در اصل.



من اصلا متوجه نمی‌شدم اسبی که تو آلمان داره تو اون سیستم خشک و جدی و ضابطه‌مند فعالیت می‌کنه. همه مدارک سلامتیش رو داره بعد می‌اد تو ایران این همه مساله براش می‌سازن. انگار ما اونا پوستین رو ول کردن، پوستینم ول نمی‌کنه. خب این به جورایی ام نون دونه دیگه.

چرا در ایران بهترین و خوش‌شکل‌ترین سواری و نشست بهترین نتیجه رو نمی‌ده؟ شاید تکراری باشه برای یه سری این سوال. مثالش ابوالفضل محمزراده. من خودم شاید فرم سواری شو رو از شکل سواری شما هم بیشتر دوست داشته باشم. یا محمود پورحیدری و استقرار و خوش نشستی و حضورش روی اسب رو و این که اثر خودش رو به همه اسب‌هاش و با نشستش به یه شکل تحمیل می‌کنه. یا رامین شهابی هرچند به نظرم یه کم منقبض بود. خدمت شما عرض کنم که وقتی تعداد و کمیت خیلی پایینه. اون چهار تا سواری که خیلی نشست خوبی دارن دلیل نمی‌شه حتما برنده هم باشن. دلیل اینکه محمود پورحیدری نتیجه نمی‌گیره شاید چیز دیگه‌ای باشه. دلیل این که محمود پورحیدری همین چند جام رو می‌گیره ممکنه اون نشست و اون استایل باشه. **برآیند کل سواری شون منظورمه.** منم همین رو می‌گم. ببینید من می‌گم بیایم از یه دید دیگه نگاه کنیم. بگیم دلیل جایزه نشدن محمود

در مورد زخم ناسور افتاده سوارکاری ایران، قرنطینه، مشکل حاد این روزها و این سال‌ها؟

به نظر من قرنطینه مشکل فرهنگی ایرانه. به نظرم مشکل ارگانیک یا سازمانی و این حرف‌ها نیست. الان دلیلش رو بهتون می‌گم. سازمان دامپزشکی، جهاد، فدراسیون سواری اینا باید باهم هماهنگی کنن که قرنطینه انجام بشه. از اون جایی که ما ایرانی‌ها به محض اینکه می‌شیم سه نفر، انشعاب می‌زنیم. می‌شیم چهار نفر کتک کاری می‌کنیم، اینم همونه. جهاد ساز خودشو می‌زنه فدراسیون سوارکاری هم ساز خودشو می‌زنه. سازمان دامپزشکی هم ساز خودشو می‌زنه. برای مسابقات آذربایجان که می‌خواستیم برم من چند ماه پیش. فدراسیون دکتر شهبازی زحمت کشیدن با سازمان دامپزشکی هماهنگ می‌کردن. اونا اصلا براشون اهمیتی نداشت که این آدم نماینده ایران در بازی‌های آذربایجان. مگه می‌شه همچین چیزی؟ این آدم هیچ عرقی نداره؟ هیچ فهمی از ورزش نداره؟ من نمی‌فهمم اون آدمی که می‌گفت بیا برو آقا، ول کن آقا، من الان پاشم پیام اونجا الان اینو امضا کنم! چرا هیچ پروتکلی برای این داستان نیست؟ برای این که هیچ کس پیگیر نیست. ما کلا آدم‌های کاملا بی برنامه، تک رو و دقیقه نودی هستیم. وگرنه قرنطینه دیگه مشکلی نداره چون کار شده روش یه عالمه چیزاش حل شده. تموم شده رفته. یه پروتکل یعنی آقا شما باید تو این تاریخ بیای اونجا فلان تست‌ها رو بگیری، الان چه جوری داریم می‌ریم ترکمنستان؟ چه جوری رفتیم دوحه؟ چه جوری می‌ریم آذربایجان، چه جوری می‌خواستیم بریم کره؟ و فقط تنها دلیلی که نرفتیم کره این بود که کمیته ملی المپیک مخالفت کرد وگرنه بنابراین ما همه جا می‌تونیم بریم.

پورحیدری به چیز دیگه‌ایه دلیل موفقیت‌هاش این نشسته است. ابوالفضل هم همینطور. ابوالفضل محمدزاده اصلاً دغدغه مسابقه دادن و بردن نداره، به چیز دیگه‌ای فکر می‌کنه، اهمیت اون جووری نداره واسش. میاد تو باراژ. آروم سواری می‌کنه. نمی‌ره واسه بردن. همین جایگاهی که داره مال نشستش مال استایلیشه.

اون چند سالی که سوئد بودید چه برهه‌ای بود تو زندگی‌تون؟ چه اتفاقی افتاد؟ خیلی مفصله ولی زندگی در غربت، چون اینو می‌دونی واسه چی می‌خوام. این مصاحبه رو تو ذهنم تلفیقی و چند ساحتی می‌بینم. جز دغدغه‌های شخصی و کاری خودمم هست. چه تو زندگی هنری‌ام چه تو جدول ضرب اسبی زندگی‌ام. توی شغل اصلی من، سینما، تاتر و تلویزیون. هنرمندایی که مهاجرت می‌کنن هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیرن. به دلیل اینکه یه بازیگر ایرانی وقتی خارج از ایران می‌شه حامل همون روح و طبیعت و فرهنگی یه که از بدو تولد باهانش بزرگ شده. خارج این ایران یه کنش ساده رو، یه رفتار ساده رو نمی‌تونه آمریکایی یا فرانسوی انجام بده یه برداشتن لیوان یا قاشق ساده رو نمی‌تونه تو فرهنگ مبدا و با اون شمایل انجام بده. زار می‌زنه که شرقی یه. فقط تو موسیقی به دلیل زبان سکوت و جهان وطنی بودنش این قضیه فرق داره. به این اضافه کن که سوارکاری هم به نظر من هم هنره هم ورزش.

خدمت شما بگم که دلیل اصلی این که من از ایران رفتم این بود که من همسرم دو رگه ایرانی سوئدی و اینجا خوشحال نبود من هم دنبال این بودم که بتونم زندگی بهتری برای خودم بسازم می‌خواستم امتحان کنم بریم اونجا ایشون خوشحال تر باشه، اونجا من هم زندگی بهتری داشته باشم. اتفاقی که افتاد کاملاً وارونه بود. یعنی اینکه برای ایشون که خوشحال بود ولی خب برای زندگی من خیلی تغییری ایجاد نشد جز این که کلاس‌های خیلی خوبی رفتم، دوره‌های خیلی خوبی دیدم. پیش آدم‌هایی سواری کردم که شاید کسی خوابشون رو هم نبینه. اما غم غربت سنگینه. من آدمش نبودم. خیلی راحت بگم. خیلی‌ها می‌خوان خیلی دلیل بیارن واسش نه اصلاً دلیل خاصی نداشت. من آدم اونجا زندگی کردن نبودم. بعد یکی دوسالی هم که تصمیم گرفتم برگردم نزدیکای مهدکودک رفتن بچم داشت می‌شد و باقی قضایا. و اینکه ماشین آدم می‌خره. قسط می‌ده خونه می‌گیری، قس الی هذا، هر که را در خاک غربت پای در گل ماند، ماند. گفتم قبل از اینکه بماند ساک و بستم در رفتم.

بریم تو بحث تولید اگه موافق باشید. اگر وارداتی که داریم قطع بشه از امروز تا پنج سال آینده چه اتفاقی تو سوارکاری ایران می‌افته؟

خیلی اتفاق بدی می‌افته. به دو دلیل. یک این اسب‌هایی که الان دارن وارد ایران می‌شن نود درصدشون یا پدرشون المپیک پریده یا پدر پدرشون المپیک پریده. دوباره از طرف مادری یا پدر مادری المپیک پریده یا پدیره پدیره، المپیک پریده. بنابراین اینارن‌های استثنایی دارن.



زاوال علیرضا بختیاری؟

بله. این یه استثناست من زاوال رو رفتم دو سال پیش بخرم یک سال و نیم پیش. به جهت ورزشی اش می‌گم.

یا "تونیکس".

بله، حالا مهم نیست به غیر از اون چند تا دونه چیز دیگه‌ای نیست تو ایران. اتفاق بد دوم که از اولیه خیلی بدتره اونم اینکه ما علم تربیت اسب نداریم. اینو به سوالی که کردین ازم برگردونید این به تیکه‌اش رو یادم رفت اونجا بگم، بدترین اتفاقی که توی سواری ایران داره می‌افته، اینکه ما خیلی حاضری خور شدیم. اینکه ما تربیت کننده‌ی اسب نداریم. کسی که بتونه اسب رو از کره‌گی زین بزاره تا برسونه به صد و پنجاه تقریباً نداریم. شما چندتا اسب مثل الیتا می‌شناسید تو سن پایین اومده باشن ایران؟

تو سن پایین شاید سه چهارتا. الیتا. بیکل. فیوچر.

خب چندتا آدم می‌شناسی که از پایین پایین آورده باشه رسونده باشه به بالا. حالا شما فکر کن درآ بسته شه اسب آماده وارد نشه.

دقیقا تو کورس هم همینه ما کره‌ای پی ایندی داریم. تاپیت داریم. استورم کت داریم.

آره یعنی الان ما وحشتناک اینجا کره کاپیتول و لندگراف و نمی‌دونم کاسینی و هر چی بهترین رو داریم. حالا شما تصور کنید ورود اینا یه جا متوقف بشه. و اسب‌هامون کره بدن. درست‌تره کره‌ها ژن‌های پدر و مادرشون رو هم دارن می‌برن ولی انتقال ژن داستان‌ش فرق می‌کنه، ژنتیک یه چیز دیگه است اصلا. اینی که شما دقیقا بدونی فلان اسب با چه مادیونی باید دقیقا بخوره که مثلا ژن دهنشو نده ولی اون ژن کمرشو بده خب این می‌شه شاهکاره پرورش دیگه. ما اینو نداریم. ما اینجا می‌پایم آشغال‌های اون‌ها رو که قرار بوده اخته بشن و اخته نشدن رو وارد می‌کنیم. بعد می‌خوایم باهم بکشیم اسب درست کنیم. این یکیش. منهای اون چندتا دونه اسبی که استثنا دارن و اپروو هستند رو کار نداریم فعلا. مثل زاوال.

ورزش‌های اسبی دیگه رو دنبال می‌کنی تا چه حد علاقه داری؟ بین یه بحثی اتفاق افتاده و اون چالش خودمم بوده یه تعصب احمقانه وجود داره طرف نسبت به والیبال اون قدر ذهنیت منفی نداره که نسبت به یه ورزش هم‌خانواده اش داره. من از سمت رفقام دارم دائم تقبیح می‌شم تو باشگاه خودمون که تو یه آدم خائنی به چوگان. تو چرا می‌ری کورس می‌بینی؟ تو هر جمعه می‌ری دنبال پرش؟ دیدن درساژ چه ربطی بهت داره؟ گفتم خب دوست دارم. هر رشته اسبی برام ویژگی خودشو داره. اراپه‌رانی و ولتیژ و حتا بزکشی افغان‌ها رو هم که نداریم تو ایران از طریق دیگه‌ای دنبال می‌کنم. ماهواره و خونه همسایه و این داستانا

آره خیلی مسخره است. این اتفاق برای خود منم داره می‌افته. بین بیست و پنج، سی سال پیش ورزش سوارکاری همش باهم بود. پنجشنبه پرش بود همه باهم می‌رفتیم پرش. جمعه کورس بود همه باهم می‌رفتیم کورس تماشا می‌کردیم. مثلا می‌گم. تو زمستون که پرش تعطیل بود یه دونه مسابقه استقامت گذاشته بودن تو کیش. تیمش فکر می‌کنی کی بود؟ کریم اصغری و رضا قدیری و علی رضایی. مثلا تیم استقامت. کورس و استقامت و پرش در اصل همش یک رشته واحد بود و اونم ورزشه سواره بود.



کدوم یکی از این بچه‌ها می‌خوان اسب حاضرکنن؟ کدوم یکی می‌خوان به اسب کار زمینی یاد بدن؟ چون این اسبی که داره میاد این شکلی الان واست می‌پره، درسته شما ازش شونه داخل نمی‌گیری. ولی این اسب شونه به داخل رفته که اینطوری رو پا اومده. هاف‌پس رفته که تو یه همچین تعادلی قرار گرفته. این اسب ساعت‌ها ژیمناستیک کوتاه کوتاه کار کرده که همچین تکنیکی پیدا کرده. حالا کی می‌خواد این کارهارو بکنه. با کدوم پایه؟ ما فقط می‌خوایم اسب‌هارو ببریم مسابقه. نتیجه‌اش می‌شه همین دیگه مسابقه می‌ذارن، مسابقه اسب تولید داخل. از صد و بیست بیشتر نمی‌پرن. بابا خارجی مادر خارجی کره اینجا به دنیا اومده، اندازش اولاً که اندازه مرغه. من نمی‌دونم چرا انقدر کوچولوان اینا. نه مکملی نه رسیدگی. نه پادوکی. شما یه دونه باشگاه به من نشون بده غیر از جم که پادوک داره. باشگاه خانم فیروز تو روستای قره تپه‌ی شیخ پونزده هکتار پادوک داشت. الان ما چند تا مرکز پرورش واقعی داریم؟ خب قربونت برم این همون فرهنگه دیگه. وقتی هیچکس سر جای خودش نباشه. وقتی همه چیز باری به هر جهت اداره بشه و وزیر جای کارگرو کارگر جای وزیر بنشینه همین می‌شه. همه باشگاه‌های ایران آسفالت هستن، هیچ جای دیگه دنیا من چنین چیزی ندیدم. چرا؟ چرا باشگاه‌های ما پادوک ندارن ولی آسفالت هستن؟ درست نقطه مقابل همه‌ی دنیا؟

من خاطر منم یاد ولی آیا شما تو این ده سال اخیر اسبی رو از تولید ایرانی که به ارتفاع صد و چهل رسیده باشه سراغ دارید؟ نه واقعا نه.

پس چرا تو کورس با همه بومی و محلی بودنش یه اتفاق دیگه افتاد؟ مثلا کورس ایران یه کره مثل مجیک میلیون و یه دوخون مثل اسپید هورس تولید کرد ده بار بدون رقیب همه اسبای خارجی رو زد.

آخه کورس فرق می‌کنه. کورس توش آموزش اونقدر مهم نیست.

چرا دیگه بدن سازیه مهمه. پرورش مهمه. خب بدنسازی اون قدر چیز علمی ای نیست. من خودم شخصا کورس دووندم.



من خودم به تحلیل جالبی رسیدم که انگار همه ورزش‌های اسبی یکی هستند. شما تو پرش دنبال نقطه جهشی تو چوگان هم می‌خوای یه نقطه پیدا کنی گوی رو بزنی. همون نقطه جهش دیگه. گویا از سروان صنعت‌گر شنیدم.

آره. بعد هم چه چیز بدی هست توش که شما دوست داری، ورزشی که با اسب هست دوست داری حتما نباید به نحو احسن انجامش بدی دوست داری آقا به کسی چه ربطی داره؟ من می‌رفتم اون موقع‌ها درساژ شرکت می‌کردم. من جزو اولین کسانی هستم که تو درساژ شرکت کردم. این که دارم می‌گم مال سال هفتاد و پنجه. هفتاد و پنج اولین مسابقه‌ای که گذاشتن تو باشگاه ما که جناب سرهنگ هم بودن من شرکت می‌کردم توش با چهار، پنج نفره دیگه. بعد حالا الان مسابقه درساژ برگزار می‌شه، من می‌رم شرکت می‌کنم و می‌ستن می‌گن آقا پرش کاره اومده درساژ این یک. دوم ما رفتیم اصفهان، کلاس داشتیم، من بهشون می‌گفتم که نشست صحیح یعنی این. آزمون ورودی مربی‌گری بود. به یه آقایی گفتم که نشست صحیح نیست. شماره کمر اسب نشستی. برگشت گفت ما استقامتی ایم. گفتم ما یه مدل نشست بیشتر نداریم که به کمر اسب آسیب نمی‌زنه. گفت اینا مال شما پرشیاست و تو استقامت نشست ما اینه. گفتم عزیزم واسه من پرش پرش نکن چون من مال نسل قدیم سواری‌ام. گفتم مسابقه استقامت تون چه زمانیه؟ گفت یه ماه دیگه. گفتم اسب داری به من بدی؟ گفت آره. رفتم سوار اسب شدم دوم شدم یه ضرب رفتم شصت کیلومتر بدون هیچ تمرینی. این قسمتش خیلی جالبه که چه جوری دوم شدم. یک. اون کسی که اول شد یه پسر بچه کوچولو بود، سبک بود. دوم این که خط پایان باشگاه خونه اسبه بود. خود اسبه پیچید گازشو گرفت ما هرکاری کردیم بهش نرسیدیم. حالا اینا خیلی مهم نیست می‌خوام بهتون اینو بگم که تمام ورزش‌های سواره به نظر من به هم مربوطن چون اسب درش دخیله. قرار نیست تو همش قهرمان باشی.

ولی چقدر قشنگه که تو همش رو بتونی انجام بدی. من اینطوری فکر می‌کنم. شخصا به هیچ ورزشی نه نمی‌گم علی‌الخصوص که اسب توش باشه.

چه اتفاقی باعث محبوبیت یه قهرمان پرش با اسب می‌شه؟ چرا مردم برای یکی دو نفر مثل شما شوق دارن. منتظر خط پایاندن. تیر می‌زنید آه شون بلند می‌شه؟ چرا؟

دلیلش فکر می‌کنم که به دل آدمه به روحیه آدمه. مردم دوست دارن وقتی می‌بینن جنس خودشون. بین من این سواری رو از کی یاد گرفتم؟ از کجا یاد گرفتم. کجا بزرگ شدم بچه سویس که نیستم. من بچه امیرآباد تهرانم تو فرح آباد سواری یاد گرفتم. تو نوروز آباد سواری یاد گرفتم. منم از جنس همین مردمم. وقتی به مردم می‌گی از جنس خودشون. با رفتارت با حرکات وقتی براشون احترام قائلی خوشحالی از جنس خودشونه، ناراحتی از جنس خودشونه. در نهایت ماجرا آدم محبوبی می‌شی، خود به خود ولی با فخر فروختن کلاس گذاشتن قیافه گرفتن ژست گرفتن، استفاده از کلماتی که قابل فهم برای مردم نیست. طوری حرف زدن انگار که من از جای دیگه ای اومدم. هی روز به روز فاصله تون بیشتر می‌شه.



آخرین فیلمی که دیدید در سینما؟
رگ خواب.

آخرین تئاتری که دیدید؟
حرفه‌ای. تئاتری در خیابان ایرانشهر،
بازیگرش رضا کیانیان بهاره رهنما و
هدایت هاشمی

موسیقی چی گوش میدین؟
Soft rock آگه چیز باشه بخوای
اونجوری حساب بکنی. مثل کوهن،
مثلا فرامرز اصلانی مثلا آگه بخوای ...
ساز هم میزنید؟ نه؟

آره . گیتار . شعر می‌گم. آهنگ
می‌سازم. شاعر مورد علاقم سعدی به
، مهدی اخوان ثالثه. سهراب سپهری)
حمید مصدق رو خیلی دوست دارم.

احمد شاملو؟
دوست دارم ولی متاسفانه نشد
نرسیدم هیچ وقت که کارهاشو بخونم.
کتاب صوتی هاشو باید براتون بیارم.
گرفتم اتفاقاً.

سوارکار خارجی که خیلی دوست دارین؟
رولف گران بنگستون سوئدی. پنه لویه لپروست و میشل روبرت فرانسوی.
اما ایننگ رو به لحاظ تکنیک و رای همه اینا می‌دونم بالاتر از همشونه.

ایننگ خیلی پاپیولاره و در ایران محبوب.
به لحاظ تکنیکی و رای همه اون‌هاست اما به لحاظ زیبایی دیداری مدل
سواریشو دوست ندارم، نشستشو خوشم نمیاد به لحاظ تکنیکی به نظر من
ایننگ بیست سال از سواری دنیا جلوتره.

کنت‌فارینگتون؟
خیلی خوبه ولی من استایلشو دوست ندارم. استایل کلی شو. ولی فوق
العاده است.

در تئاتر و سینما و تا حدی موسیقی معمولاً بچه‌های آدم‌های بزرگ هیچ
نشانی از پدر و مادر نبرده‌اند. در سوارکاری این قضیه رو تو چند مورد
حداقل نقضیه! ش رو دیدیم که فرزند قوی‌تر از پدر بهتر از پدر بوده. شما
برای فرزندان خودتون چه چیزی احتمال می‌دین در آینده؟

من فکر می‌کنم که حداقل یکی از بچه‌های من از من بهتر خواهد شد. به
خاطر اینکه استعداد رو فکر می‌کنم دارن و اینکه در اون محیط بزرگ شدن
نفس کشیدن در فضای اسب خودبه خود تجربه بالایی بهشون می‌ده. و
اینکه من صرفاً یه آدم یک بعدی‌ای نیستم فقط سوارکار قهرمان پرش نیستم.
معلمم آموزش می‌دم هرکاری رو می‌کنم علمیش رو می‌کنم. می‌دونم چه
جوری به چه دلیلی باید این کارهارو انجام داد وقتی اون بچه تو این فضا نفس
می‌کشه احتمال این که چیزی از توش دربیاد به نظر من زیاده.

به جمله‌ی جذاب جایی خوندم.. که سوارکارای ایرانی روی زمین به لحاظ کلاه و چکمه و شلوار و اینا عین خارجی‌ها و من فکر می‌کنم گاهی بهتر. این مد گرایی ایه و این که شما نماینده یه برند ایرانی هستید.

چی؟ چه برندی؟

برندی برای عرضه نشدن. سون هیل

چرا داره میاد بیرون. یعنی تولیدی لباس پوشاک سوارکاری که داره میاد.

حواشی این ماجرا رو چطور می‌بینید؟

چکمه‌ای که پامه. چکمه ایرانیه. چکمه سعید ساعدی پویا مال مشهد. این شلوار و پیراهن سون هیل. علاقه خیلی شدیدی دارم به جنس ایرانی به تولیدکننده ایرانی به خاطر اینکه احساس می‌کنم هرکدم از اینایی که من می‌پوشم اولاً که تأثیرگذاره مردم نگاه می‌کنن ممکنه ده نفر برن بخرن. دوم اینکه هر شلواری که من می‌پوشم زن و بچه یک نفرو سیرمی‌کنه. هر پیره‌نی که تنم می‌کنم دو تا بچه شب شام میخورن واسه همین خیلی خیلی از اون چیزاش که بدجور بهش اهمیت میدم و کوتاه نیام. شما از سعید ساعدی بپرسید ببینید چند ساله دارم ازش چکمه می‌گیرم البته یه جفت سرچیو هم می‌پوشین.

آره به خاطر این که مجبورم اصلاً من چند جفت چکمه دارم ولی عموماً چکمه‌ای که پامه چکمه سعیده چکمه پویاست.

می‌خواستم به این برسیم که سواری ایران باید در حوزه‌های دیگر مرتبط بهش هم پیشرفت بکنه. مثل لباس. وسیله.

خوشبختانه داره اتفاق می‌افته. الان لباسی که من خودم می‌پوشم. رو طراحی پیره‌ن‌هاش خودم دخل و تصرف دارم. یعنی این لباس واقعا از نظر کیفیت داره پهلو می‌زنه به لباس خارجی. و طبیعتاً با یه قیمت خیلی کمی میاد بازار. چرا که نه چرا چهار نفر نون نخورن از این کار. بین مازیار جمشیدخانیه که به لباس شخصیت می‌ده. نه اون لباسه که به مازیار جمشیدخانی باید شخصیت بده. مرده شور اون شخصیتی رو بره که با یه چکمه فلان و با یه لباس بهمان بدست بیاریش.

این هم شاید از همون ویژگی‌هایی باشه که محبوبیت بیاره.

شاید ولی از یک بعدی هم اتفاقاً من شنیدم اینور اونور که حرف می‌شه که شنیدم پشت سر من گفتن که آره اینم همش لباسای ایرانی (سون هیل) می‌پوشه و چکمه‌اش ایرانی بود. خیلی‌ها هستن دنبال اون ژست. بارها به من گفته شده که برای تو زشته که چکمه ایرانی می‌پوشی یا... اما من مدل خودم رو دارم و طرز فکر خودم رو دارم.

سوارکارای خانم چرا کمتر نتیجه می‌گیرن و چرا کم شمار ترن؟ شما وقتی که سالیان سال یک بخش عظیمی از جامعه رو از جامعه جدا کنی. به هر دلیلی. اتوبوسش رو جدا کنی. کلاس دانشگاهش رو جدا کنی. مدرسه شو جدا کنی. شما وقتی یه

فاصله بزرگی بندازی بین جامعه فعال مملکت و جامعه غیرفعالش که خانم‌هاش باشن. شما وقتی به صورت فرهنگی یک عمری تو سر یه جماعتی بزنی که فقط بشین آشپزی بکن تو به درد هیچی نمی‌خوری. من فکر می‌کنم که خیلی انتظار بیش از حدیه که ما از اینا بخوایم که قهرمان شن پا به پای مردای این مملکت.

یعنی مشکل تکنیکی به نظرتون نداره؟

نه نه. مشکل به نظر من فرهنگی و ذهنی. و تا همین چند سال پیش مسابقات زنان و مردان جدا بود تو این مملکت و به همین خاطر به نظر من خیلی زوده حالا حالا باید بچه‌های ماها بیان جلو تا بشه که خانم‌ها قابل رقابت بشن. یعنی این جو مردونه رو خیلی به صلاح سوارکاری نمی‌دونی؟ اصلاً اصلاً خانم‌ها میتونن خیلی تغییرش بدن. در دنیا که کاملاً برعکسه.

این خشونت‌هایی که اعمال می‌شه به اسب در ایران بیشترش به خاطر جو مردونه‌ی اینجاست. از همون همون بحث مهتری و مراقبت از اسب که در قبضه خانم‌هاست بگیریم تا مدال آوری شون در المپیک.

آموزش آکادمیک سوارکاری رو چطور می‌بینید؟

هیچی. صفره همه چیزای این مملکت حالت صفره حالت سوری و ظاهری داره. به نظر من از این سیستم سوار کار، آدم عالم در رشته سوارکاری درنمیاد. خیال تون راحت.

چرا درساژ برای سوار کار ایرانی جذاب نیست؟ چون

بیاف و پاساژ رو اجرا نمی‌کنن جذاب نیست؟

اولاً که به خاطر اینکه ما پایه اش رو نداریم در ایران دوما این که من فکر می‌کنم با ژن و روحیه ایرانی سازگاری نداره. ما آدم‌های آرومی نیستیم، آدم‌های تحمل کنی نیستیم. هممون عجولیم. هممون شلوغ کاریم. همون روز می‌خوایم نتیجه همه چیزمونو ببینیم.

حتی برای تماشاگرها؟

بله البته برای تماشاگر، من یه چیزی بهتون بگم من رفتم فینال worldcup دیدم توی سالن پرش پنج هزار نفر آدم نشست بود. تو سالن درساژ دویست نفر نبودن جمع.

ولی اونا که به نسبت تماشاگر درساژ دارن.

دارن ولی خب خیلی کم. واسه همین فکر نکنید بقیه جاهای دنیا درساژ از پرش بیشتر تماشاچی داره. اون صحنه‌هایی که تو ماهواره خونه همسایه می‌بینی بیخ تا بیخ تماشاگر نشسته مال المپیکه مال اسب خوبه است مال فلان سوارکاره است. می‌ایستند. اون سوار خوبه میاد میان اون شوش رو می‌بینن می‌رن. همه جای دنیا همینه.



اسبی هست که خاطره خاصی براتون بسازه. پرینس و عکس خاک سپاریش که خیلی از اهالی جامعه رو درگیر کرد. خیلی ها متوجه شدن اسب یه موجود مفلوک کنار ساحل دریا نیست که یه میخ تو دهنش آبخوری باشه و دست جلوش طناب پوسیده است.

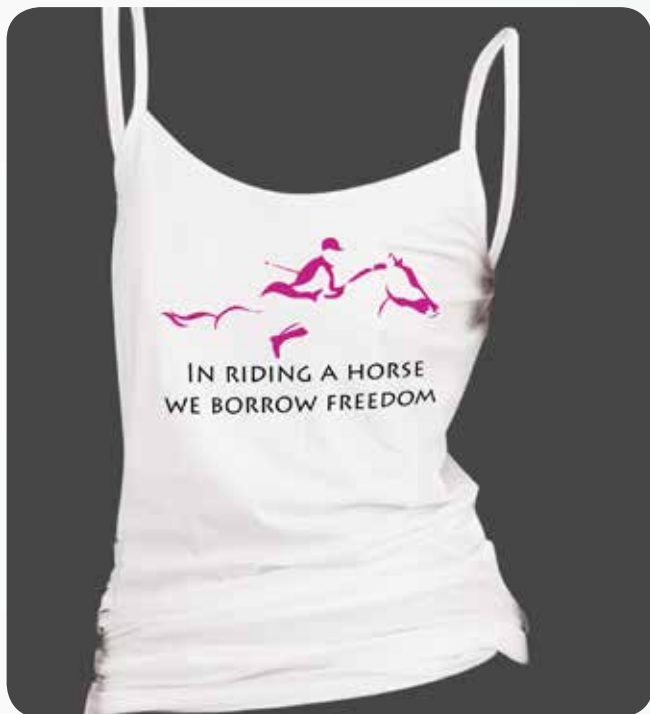
(کافه ابرش شلوغ شد. سه ساعتی وقتش را گرفته بودم و آموخته بودم. تیم ملی عازم ترکمنستان بود و اسبها آماده بارگیری، خسته بود و انگار دلخوری از نبودن در بازیها و سلیقه خاص مربی تیم ملی نداشت. اما من داشتم و نمی توانستم این را بپذیرم این شخصیت و نه تیپ سوارکاری ما در این رویداد جایی نداشته باشد. همه را و به ویژه مهرداد عامری را بدرقه کرد و سمت ماشینها به راه افتادیم و کمی حرف خارج از مصاحبه و سوال های من که تمامی نداشت)

من سوالات تمومی نداره و برای شخص خودم این گفتگو بسیار شیرینه. مجال مون اما اندکه. شما صحبت خاصی برای پایان دارید.




نه فکر کنم مفصل بود. خوب بود.

(خوشحال بودم که مصاحبه نیمه تمام که نه پایان بهتری نداشت یا به قول سینمایی ها پایان باز داشت. چرا که انگار هنوز حرفی برای گفتن هست و می توانی ساعتها دوباره بشنوی. به راه افتادم. به باشگاه بام نرسیده فکر کردم که اولین بخش گفت و گو را ضبط نکردم. گپ و گفت قبل از روشن شدن ضبط را، حسش را می نویسم. از علیرضا خدابنده لو گفتم و این که سالها پیش در دانشکده هنر با او همکلاس بودم و برای اولین بار اسم مازیار جمشیدخانی را از زبان او شنیدم. قبل از علی رضایی، رامین شکی و بسیاری دیگر. بعد از شنیدن این حرف مکثی کرد و لبخندی زد. از ماجرای اولین قهرمانی کشورش را در اولین سال حضورش در رده برزگسالان و با بیست و اندی سال سن گفت و دلیل کارویژه اش با دستها و شادی هایش رو پس لرزه های منفی بعدش را. از این که بیست سال پیش چنین اتفاقی برای من افتاده تعجب کرد و گفت اگر می دانستم یک حرکت، یک رفتار به جای دور، یه جایی که اصلا فکرشو نمی کنی چه تاثیری روی یه نفر به جمع ممکنه بذاره. شاید تو خیلی چیزا باید دقت می کردم. به خیلی چیزا باید فکر می کردم. واپسین حرف این که این دو جمله اخر نقل به مضمون است و نه واو به واو گفته او. هرچند گاهی در مصاحبه شیطنتهایی کردم و در پیاده سازی یکی دو واژه از من به صحبت هایش وصله شده و لحن را کمی تغییر داشته باشد.

اتوبان تهران کرج باز راهبندان است. مردم می دانند غول اسب های ایران کمی دورتر شیهه می کشند و پا می کویند. نمی دانم. کاش بدانند. تمام.



JRH
IRAN HORSEY

 iranhorsey
 iranhorsey
 iranhorsey_shop

مزیت‌های اقتصادی اسب تروبرد

در چوگان ایران
احسان فکا

قریب به چند دهه پیش این اسبان کرد بودند که گام به گام و قدم به قدم چمن چوگان، این ورزش باستانی را در می‌نوردیدند و صدای شیهه این نژاد در تمامی میداین نه چندان پر تعداد چوگان ایران طنین انداز بود. اسب کرد یا اسب نیسایی با تمامی تیره‌هایش یک توده ژنتیکی و ذخیره ملی بود و هست و روح و خاستگاه و جغرافیای پیدایش این نژاد در غرب ایران به تمامی با روح و قومیت و فرهنگ آن اقلیم سازگاری داشته است. این روح سلحشوری چوگان که از نیاکان مان به ارث رسیده است به طور کامل خود را در این نژاد جلوه گر کرده است. اسبان کرد با گردن‌های سترگ و سم‌های مقاوم و دست و پای قوی و ترکیب بدنی عضلانی و نه چندان درشت از منظر بدنی گزینه خوبی برای این رشته درگیر و نفس‌گیر بوده‌اند و از سوی دیگر خلق و خوی سرکش و مغرور و مبارز آن‌ها را در تقارن و قرابت با ذات این رشته قرار داده است. قصد و مراد در این نوشتار بررسی اسب نژاد تروبرد ایت و نه کرد اما مطالعه و نگاه به زمینه ورود و پیدایش اسب تروبرد به ایران و سرنوشت این اسب و اسب هم وطنش ترکمن بی محلی از اعراب نیست. همان‌طور که می‌دانیم در دهه پنجاه با ورود نریان‌های تروبرد که بیش‌تر از کشور پاکستان وارد ایران شدند و تلاقی آن با اسب ترکمن نژادی به باور نگارنده این سطور نامشروع به اسب و اسبداری ایران تحمیل شد که در اصطلاح دوخون نام گرفت. نیاز به سرعت بیش‌تر و برنده شدن در مسابقه‌ی اسبدوانی که در بین تراکمه یک سنت و نشان خانوادگی و قومیتی محسوب می‌شد دلیل اصلی این اختلاط بود. اسب کرد اما مسییر و دگردیسی کاربری اش به گونه‌ای دیگر رقم خورد. با صنعتی شدن کشاورزی اسب کرد جایگاه خود را به تدریج از دست داد اما این بخت با این نژاد یار بود که بر خلاف اسب ترکمن که تقریباً در زادگاه خود از بین رفت، این اسب برای استفاده در تعذیه فقط موطن خود را از دست داد و به استان‌های مرکزی ایران و به خصوص اصفهان نقل مکان کرد. از سوی دیگر همان خواسته و احساس نیازی که در کورس برای برنده شدن به وجود آمد در چوگان هم خودی نشان داد و به آرامی اسب‌های دوخون با سرعت بالاتر جای خود را به اسب‌های کرد در

چوگان دادند و بدیهی است درست مثل اسبدوانی که با تغییر یک نژاد و جایگزینی نژاد سریع تر ضرورت استفاده همه شرکت کنندگان در آن نژاد اجتناب ناپذیر است در چوگان هم اتفاق به همان شکل افتاد و دیگر نمی توان انتظار داشت که یک تیم از اسب دوخون استفاده کند و تیم دیگر با اسب کرد در مقابل آن احتمال برد داشته باشد البته واضح و مبرهن است که اسب و اسبداری یک رشته و مقوله صرفن ورزشی نیست و از جنبه ها و ابعاد گوناگونی قابل مذاقه و بررسی است که ذکر آن در حوصله این نوشتار نیست و فقط به اجمال می توان به آن اشاره ای کرد.

جنبه فرهنگی و مذهبی اسب و اسبداری بر هیچکس پوشیده نیست. و این همین بعد دیگرگونه اسب در این اقلیم است. نگهداری از اسب کرد برای تعدیه اکنون یک سنت تازه شکل گرفته و گاهی حتی یک نذر طایفه ای و این در قیمت این اسب حتی تاثیر گذار بوده است و بالا رفتن قیمت اسب کرد به دلیل کاربری غیر ورزشی آن یکی از دلیل های جانی روی آوردن به اسب دوخون است. هر چند به هرجهت باید از حفظ این نژاد بومی و میراث ملی خرسند بود. سرنوشت اسب دوخون اما در یکی دو دهه بعد علاوه بر چوگان به سمتی دیگر کشیده شد. در دهه سه دهه اخیر اسب دوخون که به تدریج به سمت تروربرد شدن پیش می رفت در میادین پرش مورد استفاده قرار گرفت. اسب های دوخون به دلیل خون مادری شان استعداد خوبی در پرش داشتند و بعد از تمام شدن کورس با قیمت پایین تری توسط پرش کاران خریداری شده و بعد از طی مراحل آموزش مشغول پرش می شدند. این اسب ها عموماً با آسیب دیدگی عضو و اندام حرکتی مواجه بودند و از طرفی شیوه مربی گری سنتی تراکمه و روش عرق گیری و نوع تربیت و رفتار خاص مربی های ترکمن از یک سو و از سنین پایین به خدمت گرفتن اسب ها در کورس دلیل دیگری بود که اسب ها با تربیتی متفاوت مناسب پرش نباشند. می دانیم که بلوغ اسب های تروربرد با کشش های گزینشی در طول این سه قرن به حدود دو سالگی رسیده و حداقل یکی سال با نژادهای دیگر تفاوت دارد و از آن ها سریع تر است. در چوگان اما این مساله متفاوت است و چوگان شرایطی مشابه و نسبت به رشته های دیگر اسبی سنخیتی بیش تر با کورس دارد؛ تاخت و تاز و حتی شرایط تنه زدن ها و کنار هم دویدن در کورس و چوگان به هم نزدیک است به علاوه نوع تمرین ها و یدک بردن چند اسب و گشت های طولانی در آماده سازی این اسب های کورسی را در موقعیتی نزدیک به چوگان قرار می دهد و این اولین مزیت استفاده از اسب تروربرد است. این مزیت دارای نقصان هایی هم هست، اسب های تروربرد در شیوه مربیگری سنتی بسیار خشن و عصبی بار می آیند هر چند اسب تروربرد در ذات خود بد اخلاق است اما شیوه کار از کره کی و بر خورد بد در این مساله تاثیری مضاعف دارد و این نژاد دارای قدی بلندتر از اسبان کرد بوده و در نسل های پایین تاثیر مادر ترکمن در نتاج آن ها کاملن مشخص است اما با بالا رفتن نسل این مساله دگرگون شده و تروربردهای امروزی قامتی بلندتر از قبل دارند. جالب اینجاست که این باور منوط به ایران نیست و همان طور که اسب های خون گرم پرشی را با تروربرد سبک تر می کنند گرایش به تروربردها بلند قد و عضلانی تر در جهان رواج یافته است و این باور که اسب دونده

لاغر و قد کوتاه است از بین رفته است. اسب تروبرد بر اثر هم‌خونی بسیار از نظر بیماری‌ها و مهم‌ترین آن‌ها کولیک حساس‌تر است. با نگاه خوشبینانه تحول چوگان و ورود مربیان خارجی هم در کورس و هم در چوگان در یک دهه اخیر این دو ورزش را از زیر یوغ تفکر سنتی خارج کرده و چا به چای هم پیش می‌برد.

مزیت دیگر اسب تروبرد در چوگان ایران مساله قیمت آن است. با ورود اسب‌های تخصصی پرش از اروپا در یک دهه اخیر و بالا رفتن ارتفاع موانع در پرش اسب کورسی بعد از پایان کورس از متقاضی کمتری برخوردار شده و بیش‌تر برای سواری آزاد مورد استفاده قرار می‌گیرد و این مزیتی برای چوگان بازان است.

-بالا رفتن هزینه نگهداری از اسب کورسی و به صرفه نبودن نگهداری از اسبی که نتیجه نمی‌گیرد.





است که اسب‌ها را از نظر قدرت به هم نزدیک و پیش بینی را برای تماشاگر سخت و نزدیک بکند که حاصل این کار بالا رفتن هیجان و سختی پیش بینی است و درآمد برگزار کننده از این طریق بالا می‌رود و چرخه اسب دوانی رو به جلو می‌رود. اسب‌ها در این شیوه از دو سالگی وارد کورس می‌شوند و با هر مقام اول هشت، دوم چهار و سوم دو امتیاز دریافت می‌کنند. امتیاز اسب‌ها آن‌ها را در گروه بندی برده‌ها و نبرده‌ها قرار داده و اسب‌ها با امتیاز و گروه جدید کورس‌های خود را برگزار خواهند کرد. اشکال این روش در این است که در گروه‌های بالاتر اسب نمی‌تواند در صورت در جایزه نیامدن در گروه‌های پایین‌تر شرکت کند. بسیار دیده شده است که اسبی با زمان بسیار خوب در یک مسافت و در یک روز و با شرایط آب و هوایی و رطوبت، زمین و بستر یکسان بدون جایزه زمین را ترک کرده و اسبی دیگر در گروهی دیگر با زمان بالاتر عنوان دار شده است. در پرش اسب‌های یک رده قادرند در یک رده پایین‌تر شرکت کنند و جایزه بگیرند اما در کورس متاسفانه بسیاری از اسب‌هایی که به گروه یک می‌رسند فقط نقش پرکننده کورس را دارند و در نهایت آمادگی قادر نیستند جایزه بگیرند و دیده شده است که گاهی از چندین مسابقه را با وجود هزینه بالا بدون مبلغی از سپری کرده‌اند. در سیستم ریت بندی اسب با توجه به زمان آخرین کورسش یک ریت به صورت عددی می‌گیرد و در صورت پایین آمدن ریت در گروه پایین‌تر شرکت کرده و شانس برنده شدن و بازگشت هزینه را دارد. این ویژگی متاسفانه در ایران وفیقی اجباری برای چوگان است چرا که اسب‌هایی که نمی‌توانند در گروه پایین‌تر شرکت کنند قابلیت و توانایی بالایی برای حضور در رقابت‌های دیگر و رشته‌های دیگر مثل پوگان و پرش دارند. این نکته هم قابل توجه است که اسب‌های گروه یکی معمولاً از خط خونی و ترکیب بدنی خوبی برخوردارند و حضور چند باره در کورس و با زمان خوب به خط پایان رسیدن آن‌ها دال بر مقاومت و ظرفیت بدنی بالایی است. بدیهی است ضریب شکست در خرید یک اسب سه ساله که کورس کمتری کرده و از کورس خارج شده از اسبی که در گروه‌های بالا شرکت کرده کم‌تر است. واضح و مبرهن است که تایید آخرین شرایط بدنی و سلامت اسب ملاک است و این مقایسه به صورت کلی و عمومی انجام شده است.

نگهداری از اسب‌های ورزشی الزام و شرایط خاص خود را در این چند ساله تجربه کرده است. ورود انواع مکمل و ملزومات نگهداری از اسب که می‌توان گفت تمامی آن‌ها وارداتی هستند هزینه‌های نگهداری را به نسبت سابق بسیار بالاتر برده است. بالا رفتن قیمت ارز از یک سو و رسیدن به باورهای نوین در علمی در نگهداری و امور دامپزشکی از سوی دیگر باعث شده است که اسبی که در کورس نتیجه نگیرد برای کورس مقرون به صرفه نبوده و باید از رده مسابقه خارج شود. بدیهی است خارج شدن یک اسب با رتبه بالای پنج به مفهوم از کار افتادگی و آسیب دیدگی اسب نیست. چرا که در کورس صدم ثانیه‌ها مهم هستند و گاهی اسب برنده با اسب آخر فقط یکی دو ثانیه اختلاف زمانی دارد و اسب آخر در صورت سالم بودن کار آمدی بالایی در ورزش‌های اسبی دیگر به ویژه چوگان خواهد داشت. نکته دیگر آن که به دلیل هم گروه بودن اسب‌های یک نژاد در یک گروه و ورود خطوط خونی وارداتی از ریت‌های بالا در دنیا به ایران رقابت امروز در کورس بسیار سخت و هزینه بالای نگهداری و رسیدگی را برای تمامی اسب‌ها با هر احتمال از برنده شدن اجتناب ناپذیر کرده است.

وضعیت هندیکاپری

شیوه و روش رایج در کورس ایران شیوه هندیکاپری است. در این روش اسب‌ها به وسیله یک شخص با دانش و با تجربه و اسب شناس به عنوان هندیکاپر تقسیم بندی می‌شوند چرا که بر خلاف چوگان، پرش و دیگر ورزش‌های اسبی معادله‌های اقتصادی در کورس و برد و باخت اهمیت بسیاری دارد و بر جنبه ورزشی آن پیشی گرفته است. هندیکاپر میدان تمام تلاشش این



سوارکاری و چوگان باعث شد که سیلیمی‌های آن مرکز هم به بخش خصوصی واگذار شوند. با واردات مادیان‌های در دهه هشتاد و برای نمونه یک مورد چهل راسی و حراج سال هشتاد و هفت در باشگاه کلاک باعث شد سیلیمی‌های تروبرد سابق دیگر جواب گوی مادیان‌های فعلی نباشند به علاوه این که آن‌ها چند نسل قبل در ایران تولید شده‌اند و جزو خطوط خونی روز دنیا و مطابق با مادیان‌های وارداتی نبودند. به دنبال آن واردات سیلیمی با توجه به آزاد شدن قیمت کشتش و توجیه و صرفه اقتصادی به وسیله بخش خصوصی شتاب بیش تری گرفت و ورود سیلیمی از نقاط مختلف دنیا با کارایی و خط خونی و تخصص مسافتی گوناگون باعث شد تا سیلیمی‌های مناسب چوگان در سیلیمی‌های وارداتی و نتاج آن‌ها که سیلیمی شده‌اند بیش از قبل شود و به نوعی برای هر مادیان با فنوتیپ و رفتار و اندام حرکتی گوناگون یک سیلیمی در دسترس باشد. با توجه به تعداد کم مادیان چوگانی و این که سیلیمی‌ها در درجه اول برای کورس وارد می‌شوند و با محاسبه امکان کشتش خارج از فصل در چوگان و محدودیت‌های فصلی کشتش در کورس، حضور این همه سیلیمی برای چوگان یک فرصت و در مواردی برای کورس یک تهدید است.

بندهایی که در پی می‌آید هر کدام مجال بسط و گسترش دارد اما به نسبت بندهای فوق از اهمیت کمتری برخوردار است و با نگاهی اجمالی از آن می‌گذریم.

- توجه بیش تر به تغییر فواصل کورس ایران و رفتن به سمت مسافت های بالاتر و نیاز به استبانی با استقامت بدنی بالاتر درست شبیه چوگان-

- بالا رفتن تولید اسب کورسی در ترکمن صحرا

- ترکمن‌ها بدون توجه به نیاز بازار اسب تولید می‌کنند. مادیان‌ها در اوج شکوفایی و با آمادگی بدنی بالا از کورس خارج می‌شوند و به سمت تولید می‌روند.

- تولید در ایلخی و نه در باکس و تاثیر آن در سلامت اندام حرکتی

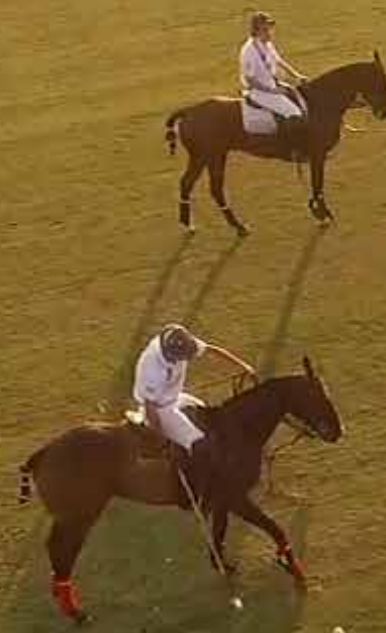
- پایین آمدن قیمت تمام شده به دلیل پرداخت یارانه به نهادهای دامی

- پایین بودن هزینه حمل و نقل به دلیل نزدیکی تقریبی تهران و البرز به ترکمن صحرا و به علاوه استفاده از مزیت حضور فصلی و دوره ای اسبدوانی در تهران و پایین تر رفتن هزینه جابجایی.

- تفکیک تولید کننده و استفاده از اسب صرفن در کورس و جایگزینی اسب کورسی با اسب جدید بازار مناسبی را برای اسب کورسی به وجود می‌آورد.

- با خلوص بیش تر اسب تروبرد قابلیت پرش آن کم تر از پیش شده و این یک مزیت دیگر برای کاربری محدودتر اسب کورسی و تمایل به فروش آن برای مقصد سواری آزاد و چوگانی است.

- آمادگی بدنی نسبی اسب کورسی و زمان کمتر برای آماده سازی بدنی و صرفه جویی در زمان و هزینه های بدنسازی و نگهداری تا حضور در مسابقه چوگان.



بیش تر شدن سیلیمی‌های کورسی و فنوتیپ‌های مختلف

تا یک دهه پیش مالکیت سیلیمی در انحصار فدراسیون سوارکاری بود. این مساله دارای ویژگی‌های مطلوب و نامطلوب توامان بود و بررسی آن با موضوع این نوشته سنخیتی ندارد و مجالی دیگر را می‌طلبد. ذکر هم این نکته بس است که فدراسیون‌های سوارکاری و چوگان نیاز به حداقل یک سیلیمی خوب برای تنظیم بازار و سیاست گذاری دارند. در فدراسیون سوارکاری واردات اسپرم اسب پرشی از سمت فدراسیون می‌توانست این کمبود را پوشش دهد اما به نظر می‌رسد فدراسیون چوگان در این برهه زمانی اولویت‌های دیگری دارد که ضروری است به آن‌ها رسیدگی کرده و در مرحله بعد به فکر تملک یک سیلیمی باشد. برچیده شدن مرکز اصلاح نژاد باشگاه شهدا و تقلیل جایگاه آن به یک باشگاه



Arax Aesthetic Clinic

کلینیک پوست، مو و زیبایی آراکس

www.javansazi.com

حامی سوار کاری ایران

۰۲۱- ۸۸۴۰۴۰۸۸



SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

گروه هنری سپنج با بیش از ۸ سال سابقه فعالیت حرفه ای در حوزه تجاری سازی در ایران با مدیریت مهدیار پیرزاده (فارغ التحصیل دانشگاه سوره تهران / دارای مدرک MBA از دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران) آمادگی خود را برای انجام خدمات یکپارچه شامل برندینگ، هویت سازمانی و تبلیغات ویژه فعالان صنعت اسب اعلام می دارد.

اگر مسیر متفاوتی را در ذهن دنبال می کنید، جهت تحقق آرمانهای کسب و کارتان با ما تماس بگیرید.

برخی از لوگوهای طراحی شده ویژه ی فعالان صنعت اسب ایران ▼



 sepanjstudio
 sepanjstudio
09126935291



IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

با ایران هورسی هیچ لحظه و خبری را از دست نمی دهید

 iranhorsey

 iranhorsey

 iranhorsey_shop